

# یغما

سال بیست و دوم

شماره هفتم

مهرماه ۱۳۴۸

شعبان ۱۳۸۹

شماره مسلسل ۲۵۳

## فهرست مندرجات

صفحه :

استاد عبدالرحمن فرامرزی :	۳۶۳	من از تکرار تاریخ می‌ترسم
مرحوم دکتر صورتگر :	۳۷۰	شیراز
دکتر حمیدی شیرازی :	۳۷۱	برمرگ دکتر صورتگر
فریدون توللی :	۳۷۲	نشان
دکتر باستانی پاریزی :	۳۷۳	از پاریز تا پاریس
دکتر فریدون وهمن :	۳۷۹	آرتور کریس تن-ن
دکتر جعفر شعار :	۳۸۹	واژه‌هایی بامدارك
استاد جعفر واجد :	۳۹۴	مثلثات شیخ‌سعدی
عبدالحسین وجدانی :	۴۰۰	خاطره‌ها
اقبال یغمائی :	۴۰۲	مدرسه دارالفنون
حاج محمد شایگان :	۴۰۶	نخل

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



باشگاه ادبیات

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>

## دعوت از صاحبان کتابخانه‌های شخصی و کتب خطی

کتابخانه آستان قدس تنها یادگار از کتابخانه‌های کهن ایران عزیز است که در پرتو عنایت امام هشتم علیه السلام و اهتمام شاهنشاهان عظیم‌الشان میهن ما که تولیت امور آستان قدس را بر عهده کفایت خویش داشته‌اند از تصاریف روزگار در امان مانده است و در این زمان نیز با عنایت و رحمت خاص شاهنشاه آریامهر توسعه و رونق خاصی نصیب آن شده است که زائرین محترم دربار ملک پاسیان رضوی از نزدیک مشاهده می‌فرمایند.

کتابخانه آستان قدس که درش بروی همه باز و مورد توجه علمای جهان است نزدیک شش قرن تاریخ مستند دارد و قرآن‌مائی را بر تارک خود جای داده که هزار سال از این پیش به روضه رضویه وقف شده است. این میراث گرانبها که مظهر دل‌پاک و اندیشه تابناک قوم ایرانی است اکنون بما رسیده و وظیفه ما است که چون هر خلف صالحی آن را غنی‌تر و باشکوه‌تر و سودمندتر به آیندگان بسپاریم.

بدین منظور آستان قدس از عموم دارندگان کتابخانه‌های شخصی و کتب خطی تقاضا دارد که با اهداء کتابخانه‌های خویش کتب نفیس را از پراکندگی و نابودی و احیاناً دورماندن از دسترس هموطنان نجات بخشند و بحکم کریمه الباقیات الصالحات خیر عند ربك ثوابا و خیراملاً نام نیک خود را جاویدان سازند و اجر بیکران ببندوزند.

آستان قدس آماده است که در صورت تمایل واقفین کتابخانه آنها را بنام خود آنان بعنوان شعبه‌ای از کتابخانه مرکزی آستان قدس در هر شهری که مایل باشند برای استفاده مردم آن شهردائر نگاهدارد و در تکمیل آن بکوشد.

چنانچه دارندگان نسخ خطی مایل به فروش باشند کتابخانه‌های آستان قدس آماده است کتب آنان را با تراضی بر اساس بهائی که شورای خرید کتب خطی مرکب از پنج تن از افراد بصیر کتاب‌شناس تعیین نماید نقدا خریداری کند و برای استفاده مراجعان و نسلهای آینده در مطمئن‌ترین جا محفوظ بدارد. لازم به تذکر است که کتابخانه آستان قدس هم‌اکنون شعبه‌ای در تهران دارد و شعبه دومی با همت یک تن دیگر از نیکوکاران که ۱۷۶۰۰ مجلد کتاب چاپی و ۳۴۰۰ مجلد کتاب خطی نفیس وقف آستان قدس کرده‌اند بر وفق خواسته خودشان در یزد دایر شده است.

آتش عشق بکمال و ایمان همواره در دل مردم عزیز ایران فروزان بوده و خواهد بود.

هرگز نمیرد آنکه لش زنده شد به عشق      ثبت است در جریده عالم دوام ما  
بی‌ابت تولیت عظمی و استنادار خراسان      پیرنیا

# یغما

شماره مسلسل ۲۵۳

سال بیست و دوم

مهر ماه ۱۳۴۸

شماره هفتم

استاد عبدالرحمن فرامرزی

هر مسلمان در هر نقطه دنیا باید این مقاله را  
مکرر بخواند. (مجله یغما)

## من از تکرار تاریخ می ترسم

در میان نامه‌های روزانه که هر روز مثل پروانه فصل بهار یا برگ فصل خزان  
بسر و روی من میریزد نامه یکنفر کلیمی بنام دکتر جمشید است که گمان میکنم این  
اسم عاریه باشد نه حقیقی .

او مینویسد : « من يك ایرانی یهودی هستم که ایرانی بدنیا آمده‌ام و ایرانی  
هم خواهم مرد و افتخارهم میکنم که یهودی و ایرانی هستم . »  
- من هم يك ایرانی مسلمان هستم که ایرانی و مسلمان بدنیا آمده‌ام  
و امیدوار بکرم خدا هستم که مسلمان بمیرم ولی البته ایرانی خواهم مرد زیرا  
يك ایرانی نه ترك میمیرد و نه عرب و نه چینی و ژاپونی ولی بهیچ يك از این دو صفت  
افتخار نمیکنم زیرا این دو چیزی است که بسا رث بمن رسیده و خودم در کسب آن  
دخالتی نداشته‌ام . در خانواده مسلمان بدنیا آمده‌ام مسلمانم ، از يك خانواده  
ایرانی بدنیا آمده‌ام ایرانی هستم بگذار علمای کلام و اصول عقاید هر چه دلشان  
میخواهد بگویند . من اگر در خانواده ، شما بدنیا آمده بودم حالا یهودی بودم

و اگر شما در خانواده مابدنیا آمده بودید مسلمان بودید . اینست حقیقت قضیه و هیچ کدام برای هیچ یکمان افتخاری ندارد .

هر آدمی از هر ملت و پیرو هر کیشی باشد این افتخار را میکند ولی اگر شما راست بگوئید و دگر باشید میدانید که مهمل میگوید .

دکتر جمشید مینویسد :

« اگر واقعاً تاریخ نیست مگر وقایع مکرر ، و باین گفته خود اعتقاد دارید فلسطین و اورشلیم نیز که زادگاه و ملک موسی و سلیمان و داود است باید از آن اسرائیل باشد. »

– اولاً فلسطین و اورشلیم نه ملک موسی است و نه زادگاه او بلکه زادگاه او مصر است و او برای اینکه بنی اسرائیل را از ذلت و خواری و بردگی نجات دهد آنها را جمع و بطرف فلسطین فرار کرد و داخل فلسطین هم نشد که در آنجا مملکت و سلطنتی تشکیل دهد . داود و سلیمان سلطنتی تشکیل دادند ولی نه در همه فلسطین و بر فرض اینکه اینطور باشد و فلسطین را از آن یهود بدانیم که وقتی در آنجا سکونت یا سلطنت داشته اند حق آنهاست که قبل از سفر حضرت ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه بفلسطین آنجا در دست ایشان بود کجا می رود ؟

اگر این آقای دکتر مثل همه متجددین شرق از تاریخ قومیت خود بیخبر نباشد میدانند که فلسطین بنام کنعان مشهور است برای اینکه آنجا مال کنعانیها بود . کنعانیها عرب بودند و تمام داستانهای پهلوانی یهود راجع به جنگهای ایشان بامردم اصلی فلسطین بود که از کشمکش ایشان بسایکدیگر داستان شیرین شمشون و دلیل وجود آمده است .

### اما فلسطین مال کیست ؟

مال مردم فلسطین ، چه مسلمان باشند و چه یهودی و چه مسیحی و چه زردشتی یابت پرست .

این هائی که در فلسطین ، حکومت اسرائیل تشکیل داده اند هیچکدام فلسطینی نیستند ، گلداما بر آمریکائی ، و وزرای او هر کدام اهل کشوری هستند که قریب نیم قرن تحت حمایت توپ و طیاره و تانک انگلیسها و بعد امریکائیها با آنجا مهاجرت کرده اند .

من قبول دارم که فلسطین مال سلیمان و داود و یعقوب و اسحق است و بعد از ایشان مال اتباع و پیروان ایشان است . مسلمانان و مسیحیان فلسطین همان اتباع آن پیمبران بزرگوار هستند ممکن هم هست که از نسل ایشان باشند . یهودی ماندن شما دلیل نیست ، که آنها تنها متعلق بشما باشند اگر حقیقت بخواید یهودیت شما ناقص است . شما میبایست بتمام پیغمبران اولاد ابراهیم چه پیش از موسی و چه بعد از او ایمان بیاورید تا یهودی کامل باشید . فرض کنید کسی با ابراهیم ایمان میآورد ولی باسحق یا یعقوب یا موسی ایمان نمیآورد . آنوقت خانه ابراهیم تنها ارث او میشد !؟ پس ایمان نیاوردن شما بعیسی و محمد دلیل نیست که شما بجایگاه پیغمبران مرسلی - که پیغمبران مانیز هستند - احق و اولی باشید . بعلاوه مردم فلسطین اصلاً هر چه بوده اند بعد مسلمان شده اند مثل ما که اول زردشتی بودیم و حالا مسلمان شده ایم . آیا شما رو امیدانید که زردشتیان هند بیایند و مرا از خانه خود و شمارا از خانه خویش بیرون کنند که وقتی مردم ایران زردشتی بوده اند . در صورتیکه زردشتیان اصلاً ایرانی هستند و یهودیان دنیا همه از نژاد اسرائیل نیستند و اگر نمیدانی برو تاریخ ملت خود را بخوان تا باور نکنی که موشه دایان و گلدامایر از نسل حضرت ابراهیم اند !

من این آقای دکتر جمشید خیالی را تقدیر میکنم که برای هم مذہبان خود تعصب داشته باشند ولی از ایشان انتظار دارم که این حق را بمن هم بدهند . من نمیدانم چرا يك يهودی باید غیرت مذہبی داشته باشد ولی يك مسلمان نداشته باشد !!

مینویسند : « اما شما جناب آقای فرامرزی ممکن است بعلت زمینۀ خاص خودتان کمی « ضد یهود » تشریف داشته باشید.»

- ابداً چنین چیزی نیست . یهودیانی که مرا میشناسند میدانند که من در این مملکت به طرفداری اقلیتهای مذہبی مخصوصاً یهودیان معروف هستم .

بعد از شهریور ۱۳۲۰ که رضا شاه کبیر رفت و نظم این مملکت بهم خورد و یهودیان ترس « تکرار تاریخ » در محله کلیمیا داشتند من پشت رادیو رفتم و خطاب بملت ایران گفتم تمام ملت ایران از هر دین و مذہبی عضو يك ملت و در تمام حقوق باهم متساوی هستند ، تفاوت آنها فقط در معابد است ، دین مال خداست در دنیا باید برادروار باهم زندگی کنیم . و بعد از آن هر جا کلیمیان مرا میدیدند تشکر میکردند . باز بعد از شهریور که برای قضایای فلسطین مرحوم آیت الله کاشانی در مسجد

شاه متینگی راه انداخت بعضی کلیمیا پیش من آمدند که یهودیهای محله احساس خطر میکنند که مبادا مسلمانان تحت تأثیر احساسات از مسجد بیرون بیایند و بریزند و تاریخ اهانت به خر مرحوم شیخ عبدالنبی تکرار شود و من کارتی بمرحوم آیت الله نوشتم که دستور بدهند ناطقین یاد آور شوند که کلیمیاها ایران ایرانی هستند ، و آن یهودیانی که مسلمانان فلسطین را از خانه ولانه شان آواره ساخته اند اروپائی هستند و یهودیان ایران در عمل ایشان شرکته ندارند ، و مرحوم آیت الله این دستور را داد و ناطقین نیز یاد آور شدند که یهود ایرانی ایرانیست و هیچکس نباید متعرض ایشان شود . و بعد آیت الله کارتی بمن نوشت که من این دستور را دادم ولی توهم باینها بگو کمکی ، عمل خیری ، در میان این ملت بکنند برای اینکه اینها خیرات این مملکت را ببرند و عمل خیری برای این ملت نمیکند . خودم نیز همان روزها پشت تربیون مجلس رفتم و گفتم ایرانیان بدانند که فلان کلیمی محله دکترو ایزمن نیست و شور احساسات آنها را بر نینگیزد که برای جنایاتی که انگلیسها و دستیاران ایشان در فلسطین کرده اند متعرض هموطنان برادر خویش گردند . و کلیمیاها برای این خدمتی که من در متینگ مسجد شاه بایشان کردم آمدند از من تشکر کردند و یک دست چای خوری و یک دست شربت خوری بنام تشکر بمن دادند .

چندی بعد از آن یک واعظ شهیر و سخنور بی نظیر که بر سر خرید یک قطعه زمین یک کلیمی او را گول زده بود قصد داشت که روی منبر به یهودیها حمله کند ، بعضی از دوستان یهود من اینرا بمن گفتند و من از او خواهش کردم که نکند . او خواهش مرا قبول کرد ولی چه گله ای که از اینگونه کلیمیاها نکرد .

آقای دکترو جمشید ، من ایرانی هستم و مسلمانم ، اگر یک ایرانی مسلمان بخواهد که خانه یک کلیمی مهاجر غیر ایرانی را بزور بگیرد من در حدود قوانین مملکتی آنچه بتوانم بآن کلیمی مساعدت میکنم .

قضیه فلسطین تنها قضیه مذهب نیست ، تنها سوزاندن اولین قبله پیغمبر اسلام نیست . قضیه انسانیت است . استعمارگران که عمده منافع ایشان در خاور میانه است برای اینکه در یک نقطه حساسی پایگاه داشته باشند دو ملیون مسلمانرا از خانه ولانه خویش آواره ساخته اند و دانه دانه یهود را از نقاط مختلف و ملل گوناگون جهان جلب کرده اند و در فلسطین جاداده اند و من اگر این عمل

را بایهودیان برای خاطر مسلمانان کرده بودند باز مخالف بودم .  
 میگویند : بقول شما « قشون اسلام فلسطین را از یهود نگرفته اند ، از رومیها گرفته اند ، و رومیها نیز بدست بخت النصر این آب و خاک مقدس را از اسرائیل !  
 امان از کسی که از تاریخ قوم خود خبر ندارد و راجع بآن وارد بحث و جدال میشود .  
 نه جانم ، رومیها از بخت النصر نگرفته اند از یونانیها گرفته اند .

میفرمایند : « بنابراین اگر تاریخ نیست جز وقایع مکرر ، پس چرا از تکرار تاریخ ناراحتید . » عزیزم من از تکرار تاریخ میترسم . شما اگر تاریخ یهود را بدانید میدانید که در عرض سه هزار و اندی سال هیچ ملتی در دنیا بقدر ملت یهود توسری نخورده است . داستان رفتار فرعون مصر بانی اسرائیل بر همه معلوم است و رفتار وحشیانه مسیحیان با ایشان روی تاریخ را سیاه کرده و تنها دولت عثمانی و دولت هلند بودند که ایشانرا در مملکت خود جادادند و بواسطه وسعت خاک عثمانی در اروپا و افریقا و آسیا ایشان جایگاههای پهن و درازی یافتند .

یکی از داستانهای خوشمزه اینست که یهودیانی که بر اثر فشار و زجر و شکنجه به هلند فرار کرده بودند بدولت هلند فشار میآوردند که اسپینوزا بزرگترین فیلسوف و دانشمند عصر خویش را از هلند تبعید کند زیرا او یهودی بود و بکنیسه نمیرفت .  
 خودشان بواسطه تعصب مذهبی زجر میدیدند و از روی تعصب مذهبی میخواستند بزرگترین عالم دنیا را زجر بدهند و چون زور نداشتند اینرا ازدولت هلند میخواستند .  
 اینها مال دوره جهل و تعصب خشک و ظلمات و تاریکی بشر بود اما دوره تمدن و عصر نور و اعلامیه حقوق بشر نیز از قراریکه خود یهودیها میگویند ایشمن بتنهائی شش یا هفت ملیون یهودی کشته و داستان تنورهای یهود سوزی هیتلر را هیچ وقت فراموش نخواهند کرد .

آقای دکتر جمشید ، من از تکرار این تاریخ میترسم .  
 مرقوم فرموده اند : « مطمئن باشید که این جنگ و ستیز و خونریزی بین دو ملت یهود و عرب نیست مگر نتیجه جهل و خودخواهی و غرور و تعصب خشک بعضی از سران عرب که نمیخواهند واقعیتها را درک کنند و حقایق را تشخیص دهند . »  
 در اینجا دو مطلب است . یکی جهل و غرور و خودخواهی بعضی از سران عرب که من صد درصد تصدیق دارم و این بلا را نیز همان خودخواهی بعضی و غرور این سران بر سر تمام ملت عرب آورده و اگر حقیقت را بخواهید این نانی است که سران عرب



برای ملت عرب و تمام عالم اسلام پخته اند و اما واقع بینی و تشخیص حقایق یعنی چه؟ یعنی اینکه عربها بدانند در هر صورت خانه ایشان از دست ایشان گرفته شده و وطن چند هزار ساله ایشان بدست زورمندتر از ایشان افتاده و بزرگترین نیروی دنیا یعنی امریکا، انگلیس، شوروی، فرانسه و آلمان میخواهند که فلسطین و وطن قومی یهود باشد. عربها باید اینرا بدانند و دست از ستیز بردارند و واقع را بشناسند و تسلیم گردند!

خیالت غیر از اینه من بمیرم؟

ظاهراً اینطور است ولی اگر تیزبین باشی میدانی که اسرائیل بسیار کمتر از عرب تیزنگاه و واقع بین است. واقع میدانید چیست؟ واقع اینست که برخلاف طبیعت نمیتوان کاری کرد. حکومت دو ملیون مردم مهاجر متفرق بر صدملیون مردم همزبان وهم کیش وهم نژاد برخلاف طبیعت است. دهاتیهای مامیگویند «دنیا دمش درازه» يك سال وده سال وصد سال را نمیتوان میزان بقای ملل قرار داد. در همین فلسطین صلیبها صدسال حکومت کردند و دول نیرومند اروپا نیز پشت سر آنها بودند آخر يك کرد عرب شده یعنی صلاح الدین ایوبی آنها را بیرون ریخت.

انگلیسها دویست سال در هند سلطنت کردند، عاقبت هندیها ایشان را بیرون ریختند. اما انگلیسها جائی داشتند که وقتی از هند رانده شدند بروند آنجا زندگی کنند ولی آنروزی که عربها اسرائیل را از فلسطین بیرون راندند بکجا خواهند رفت؟ آنروز است که تاریخ سه هزار ساله یهود تکرار خواهد شد.

میفرمایند: «باید بعرضتان برسانم که نه کشتارهای بخت النصر، نه اعمال ضد انسانی هیتلرونه جهل و تعصب و دشمنی اعراب هیچکدام نمیتوانند مسیر تاریخ را عوض کنند. تاریخ یهود ادامه دارد.»

من هم باید بعرضتان برسانم که میترسم ادامه تاریخ یهود همان تاریخ بعداز زمامداری حضرت یوسف علیه السلام در مصر و بعداز حمله بخت النصر بفلسطین و سرگردانی و توسری خوری یهود در دنیا باشد.

عزیزم، کمی بعقب برگردید و فکر بکنید. قبل از سلطنت رضا شاه را در همین ایران یاد کنید و حالا هم يك نان خودتان بخورید و صد تا تصدق سر شاهنشاه آریامهر بکنید که با پنجه آهنین زمام مملکت را در دست گرفته و حقوق تمام اقلیت را حفظ می کند و بدانید که هیچ اقلیتی غیر از شما در معرض خطر نیست.

یکی از افتخارات ایران اینست که میگویند بهشت اقلیت هاست این راست

است ولی اقلیتی که اکثریت را عصبانی نکند. اقلیتی که اکثریت را عصبانی کرد ممکن است تاریخ سید ریحان الله درباره او تکرار شود.

خلاصه بقای دولت اسرائیل در فلسطین غیر طبیعی و باین جهت غیر ممکن است. همیشه دول اروپا و امریکا نمیتوانند سلطنت اسرائیل را حفظ کنند و بر فرض اینکه بتوانند همیشه با اسرائیل در خاور میانه احتیاج ندارند که او را با قوه قهریه نگاهدارند. همیشه سران باهم نفاق نخواهند داشت یعنی رژیم حکومتها عوض خواهد شد و «سر» بمعنی امروزی باقی نمیماند. تا ده سال دیگر عربها صد و سی میلیون خواهند شد و حد اکثر ملت یهود در فلسطین دو میلیون و دویست هزار یا بزن بالا و بگو میشوند سه میلیون.

روزی که این رؤسا از بین بروند و صد و سی میلیون عرب يك پارچه شوند و دیگر افسرخائن هم پیدا نشود که اسرار نظامی خود را بشما بفروشد که همه جا از نقشه او خبر داشته باشید و سیل را پیش از رسیدن سیل بندی کنید و رکن دو ارتش انگلیس نیز رمز ارتش مصر را دست شما نخواهد گذاشت، آنوقت با يك حمله از بین میروید. اگر سی میلیون عرب کشته شود چیزی از او کم نخواهد شد ولی اگر سه میلیون اسرائیل کشته شد دیگر کسی برای تکرار تاریخ نیز پیدا نخواهد شد.

برادر، همسایگان متعصب خود را و از پشت سر ایشان پانصد میلیون مسلمان را عصبانی نکنید و بدانید که همانطوری که شما برای یهودیان غاصب فلسطین تعصب دارید مسلمانان نیز برای مسلمانان مغضوب فلسطین تعصب دارند.

آقای دکتر جمشید خیالی! شما تهدید کرده اید که: اگر عربها در این تعصب و ستیز باقی بمانند ممکن است قضیه مسجد اقصی در کعبه هم تکرار شود!!  
آقای دکتر این کلمه نه تنها برای دهن شما بزرگ است بلکه از دهن رؤسای دول نیرومندی که شماروی شاخ ایشان نشسته اید بزرگتر است. آنجا خانه خداست. حضرت ابراهیم برای پرستش خدا ساخته و دعا کرده نسل خدا پرست او آنجا را آباد و پرستگاه خدا دارند و خداوند نیز دعای پیغمبر بزرگ خود را قبول کرده است.  
پرستش گاه خداست و تار و زقیامت باقی خواهد ماند.

دکتر لطفعلی صورتگر  
(مهرماه ۱۳۴۸-۱۲۷۹ شمسی)

## شیراز

شیراز را دو باره بیاد من آورد  
گلچین به پیشگاه تو يك خرمن آورد  
بادام بن ، شکوفه مه بهمن آورد  
با آتشی که ساقی سیمین تن آورد  
در بوستان نواگر و بربط زن آورد  
چون لشکری که روبروی دشمن آورد  
تا دلنواز من خبر از گلشن آورد  
آن نرگس و بنفشه که در دامن آورد  
چون روز تیره گشت، می روشن آورد  
مطرب دویده او را برگردن آورد\*  
از بامداد تا بگه خفتن آورد  
بس نغمه های خوش که بگوش من آورد  
ز آن اند هم زمانه به پاداشن آورد  
زی گیو گوئیا خبر از بیژن آورد

هر باغبان که گل بسوی برزن آورد  
آنجا که گربشاخ گلی آرزوت هست  
نازم هوای فارس که از اعتدال آن  
آتش بکار نایدمان روزگار دی  
نوروز ماه فاخته و عندلیب را  
ابر هزار پاره بگیرد ستیغ کوه  
من در کنار باغ کنم ساعتی درنگ  
آید دوان دوان و نهد بر کنار من  
ساقی که میرمجلس انس است پیش ما  
مطرب طلب کنیم بگویند می زده است  
صدگونه میوه پیش من آن باغبان پیر  
بادسحر که پیک نشاط است زان دیار  
مردی گریزپایم و دور از دیار خویش  
از شهر من هر آنکه رساند خبر مرا

\* این بیت از مرحوم ملک الشعرا بهار است .



دکتر مهدی حمیدی استاد دانشگاه

## بر مرگ دکتر لطفعلی صورتگر

استاد دانشگاه تهران

این وصف او نشد که سخن دلپذیر داشت  
هرگز نداشت خاک بدینسان سخنوری  
خلاق «بینوایان» در حلق او نشست  
در این فضائی که بچنگ آرد آدمی  
گیتی پس از دقیقی و قطران و بوسعید  
گروصف او بخواهی از من شنو که او  
هرگز بهیچ بار غمی پشت خم نکرد  
مانند صبح عید بهر جا که میدمید  
تاریکیش ز گونه نمی کاست روشنی  
از گوش داشت، آنچه جهانی ز دیده داشت  
آن روشنی که مردم از خط تیره یافت  
گر فی المثل ز هستی يك بوریا نداشت  
تا بود، پادشاهی بی تاج و تخت بود  
بردوش، بار هیچ تعلق نمی کشید

\*\*\*

امروز، این کسی که بچیزی نشد اسیر  
با آنکه روزگار بسی زاید و بداشت  
مرگش بخانه آمد و خاکش اسیر داشت  
گه گه چو او بزاید و بس دیردیر داشت

نشان

نسترن‌ها ، یاسمن‌ها ، سروها ، شمشادها  
جمله دست افشان و ما دام‌نکشان چون بادها  
دست پیری‌گر نویسد ، نکته‌ها دارم شگفت  
کز جوانی ، مانده بردیوار مغزم ، یادها  
گنج خسرو تادر خشد ، وصل شیرین حاصل است  
تیشه‌ای کو ، تا زخم برفرق این فرهادها ؛  
بر گران گوشان ، مکر سیلاب خون آرد پیام  
ورنه ، هرگز نشنوند آوازی از فریادها  
داغ ناپیدای صد زنجیرمان ، بر کردن است  
ما بصورت مانده از هر طوق و بند آزادها  
ایکه در چنگال گرگان ، کوسفندی میکنی  
دست و پائی زن خدا را پیش این جلادها  
بی‌نشانی ، به‌که از هر ناسزا گیری نشان  
پاس بس یغما گری‌ها ، یاد بس بیدادها  
دوردستان ، نیک‌بختانند و بر آتش دلان  
آتشی دیگر بود ، لبخند این دلشادها  
ما ، هزاران نقش خوش دیدیم و نایبنا شدیم  
رنج ما ، بیش است ازین کوران مادرزادها  
سیل بی‌پروای رعد آوای رود آسا کجاست؟  
تا فرو ریزد بهم ، بنیاد بی‌بنیادها  
پیش استادان ، فریدون ، سرزشاگردی مپیچ  
تا زشاگردی به پشت دم زنند ، استادها

# از پاریز تا پاریس

- ۲ -

برای انتقال از فرودگاه به شهر - در اروپا - حتماً باید از اتوبوس استفاده کرد ، زیرا فواصل زیاد است و باتا کسی کرایه‌ها سرسام آور خواهد شد ، چنانکه فاصله فرودگاه استکهلم حدود ۴۲ کیلومتر ، لندن ۳۶ کیلومتر ، رم ۳۵ کیلومتر و وین نیز به همین مقدار بود و تعجب خواهید کرد اگر بگویم کرایه باتا کسی از فرودگاه تا وسط شهر لندن گاهی حوالی شصت تومان خواهد شد . معمولاً اتوبوسهایی در فرودگاهها هست که مسافری را با قیمت نسبتاً ارزان تا وسط شهر - حدود مرکز راه آهن شهر - می‌رسانند و این بهترین وسیله است . البته برای مسافران تور ما ، قبلاً اتوبوس و راهنمای اطریشی آماده شده بود و مستقیماً بدون پرداخت دیناری ، ما را به هتل منتقل کردند .

\*\*\*

نخستین برخورد هر ایرانی با یک شهر اروپائی ، با یک تعجب همیشگی آمیخته است ، انسان دو چیز را یا اصلاً نمی‌بیند یا به زحمت می‌تواند پیدا کند : نخستین آن گداست . در هیچ جا گدائی نخواهید دید که دامن شما را بچسبد و تا حق خود را نستاند رها نکند . لابد خواهید گفت : همه آن گداها را پاسبان جلب کرده و به گداخانه برده است . اما چنین نیست زیرا دومین چیزی هم که میخواستم بگویم باز نخواهید دید یا به زحمت خواهید دید ، همان پاسبان است !

عصر نخستین روز ورود به وین ، کوشش ما این بود شاید یک پاسبان در شهر ببینیم و هر چه بیشتر جستیم کمتر یافتیم ، نه پاسبان راهنمایی و نه پاسبان گشت . اینهمه چهار راه و پنج راه و میدان و خیابان با چراغهای سبز و قرمز و نارنجی بدون پاسبان بود ، من به یاد چهارراه اسلامبول و چهارراه پهلوی و سایر چهارراههای مهم شهر خودمان افتادم که در هر جا سه چهار پاسبان ، یکی دو افسر ، یکی دو دژبان کشیک می‌دهند و جان خود را به خطر می‌اندازند و حتی وسط چهار راه می‌ایستند ، اما باز هم تخلف هست و هم راه بندان و هم زدو خورد و دعوا و مرافعه !

مسأله اینست که هر چه وسایل روزمره آسان‌تر و ماشینی‌تر می‌شود ، باز هم احتیاج ما به وسایل ابتدائی باقی خواهد بود . روزگاری بود که چارراهها چراغ نداشت ، پاسبانی می‌ایستاد و بادستکش سفید خود فرمان می‌داد ، البته در آن روزگار سه چهار پاسبان هم شبها

به علت اشتباه و سرعت و بی احتیاطی رانندگان کشته شدند . کم کم چراغ هایی که با دست روشن و خاموش می شد در چهار راهها نصب گشت ، اما بازهم پاسبان وسط چهارراه برسکوی گرد و زیر سرپوش چتر مانند باقی ماند ، چراغهای خودکار هم روی کار آمد بازهم از پاسبان با سوتش رفع احتیاج نشد . اینست که امروز با اینکه چراغ قرمز می شود، و با اینکه چراغ احتیاط هست ، بازهم پاسبان لازم داریم که سوت بزند و چون معمولاً کسی اعتنائی به سوت پاسبان ندارد، یکی دو افسر هم باید باشند و چون رانندگان ارتشی ازینها هم حساب نمی برند یکی دو دژبان نیز بچشم می خورد و با همه اینها ، همه چشم دوخته ایم که چطور با همه این نمایندگان قانون مبارزه کنیم و چشمشان را دور ببینیم و به حق دیگران تجاوز کنیم ، از چراغ قرمز بگذریم ، در نقاط ممنوعه دور بزنیم ، بی جهت سرعت بگیریم و پیاده را اصلاً به حساب نیاوریم و بالاخره تصادف کنیم و بعد از تصادف دعوا و زد و خوردی هم راه بیندازیم و اگر به ماشین کسی زده ایم ، ولو آنکه حق با اوست ، او را مسئول بدانیم و اگر زورمان رسید خسارتش را ندهیم بلکه دستی هم چیزی از و بگیریم !

اینست که در یک چهارراه عمومی با وجود همه گونه چراغ و علامت ، بازهم پاسبان و افسر موتور سوار و دژبان، همه را لازم داریم . لازم به گفتن نیست که در هیچیک از شهرهایی که ما دیدیم ، چنین روحیه ای وجود نداشت و بالنتیجه عوامل و عوارض مقابله کننده آن نیز لزومی پیدا نمی کرد . البته نمی شود گفت که همه ما قانون شکنیم ، همچنانکه نمیتوان گفت همه مردم غرب قانون پرست اند ، اما از حق نباید گذشت و تهمت غرب زدگی را نباید زد، آنها صدی ۹۰ پاس قانون دارند و صدی ۱۰ خلافکارند ، و چون خلافکار نادر است ، جلب توجه نمی کند و بچشم نمی آید ، و ما صدی ۹۰ به خلاف عادت داریم و صدی ۱۰ حق شناس و سپاسدار قانون هستیم و بالنتیجه باز خلافکار زیاد و درستکار کم و نادر است و النادر کالمعدوم .

\*\*\*

دومین برخورد انسان در اروپا ، با سبزه و گل و گیاه است . کار بجایی میرسد که آدم آرزو می کند یک بدست خاک خشک بدست آورد و در آن دراز بکشد . به گمان من خرهای اروپا از بد شانس ترین حیوانات عالم هستند ؛ زیرا هرگز برای آنان امکان ندارد مثل خرهای خراسان یا بندرعباس ، جانانه و بی دردسر در گوشه ای «خرغلته» بزنند و یا در ریگ نرم بیابان به «شاش جماعت» پردازند !

شهر وین، در دل تابستان یک پارچه گل بود . گوئی ماه اردی بهشت باغ خلیلی شیراز است . شاید هیچکس باور نکند که در این فصل ، در تمام گوشه و کنار شهر ، صدای بلبل به گوش می رسد . هوای شهر بسیار لطیف و دل انگیز و حتی کمی سرد بود - با اینکه نیمه تیرماه و فصل «خرما پزان» بود - چنان مینمود که شخص در یکی از ییلاقهای خوش آب و هوا زندگی می کند .

در هیچکدام از شهرهایی که فرود آمدیم ، طی دوسه روز توقف ، هیچ شهری نبود که یک نصفه روز و یا تمام روز بارندگی نداشته باشد . دروین نیز چنین بود . باران لطیف و خنک یک ذره دود ماشینها را برجا نمی گذاشت . پشت پنجره ها مملو از گلدانهای پر از گل بود

و گاهگاه گلچهره‌ای نیز پنجره را می‌گشود و برگلهای موجود گلی دیگر می‌افزود . هتل پرنس اوگن از بهترین هتل‌های شهر است، در کنار هتل، باغ بزرگ یا به قول خودشان پارک پرنس اوگن قرار داشت . در اروپا بیشتر کاخها و پارک‌های سلاطین و شاهزادگان قدیمی تبدیل به باغهای عمومی شده‌اند ، و دختران و پسران، داد دل محرومیت‌های دوران فتودالیه را - درین ایام طلائی «دموکراسی»- از سبزه‌ها و چمن‌های پارک‌ها می‌ستانند !

\*\*\*

در سفرهای دور و دراز، رفیق راه خوب نعمت بزرگی است که گفته‌اند «بارفیان موافق سفر دورخوش است» در تورهای مسافرتی که معمولاً اطاق را دونفره در اختیار می‌گذارند ، این مسأله بیشتر چشمگیر است . باید از همین مبدأ هر کسی رفیق خود را انتخاب کند ، معمولاً به عادت مشرق، مردها را دونفره و زنها را دونفره جدا جدا تقسیم می‌کنند . رفیق حجره من ، دکتر حسین بحر العلومی از معلمین با ذوق و شعرشناس و نکته‌سنج دانشگاه بود و رفیقی سخت موافق بود.

هر کس که بی‌رفیق موافق سفر کند با خود هزار قافله تشویش می‌برد در باغ پرنس اوگن صدای تکلم فارسی به گوشمان خورد ، زن و شوهری ایرانی بودند، خود را به آشنائی دادیم . معلوم شد دکتر صفوی از فرهنگیان بازنشسته است که برای تحصیل بچه‌ها خود را به اتریش انداخته ، دست از بساط معلمی شسته ، و «عرش و فرش» را بهم پیوسته هم قالی می‌فروشد و هم بچه‌ها را سرپرستی میکند و زندگی بسیار آرام و آبرومندان‌های دارد . نخستین چائی به رسم ایرانی در آپارتمان او که نزدیک پارک بود صرف شد !

\*\*\*

روز دوم ، باراهنمای خاص به گردش شهر و خارج آن پرداختیم . خانم راهنما پی‌درپی توضیح میداد :

وین از شهرهای قدیمی و تاریخی اروپاست ، این شهر، ابتدا به صورت يك قلعه نظامی در ۵۰ سال قبل از میلاد توسط رمن‌ها پی‌افکنده شده است . در ۱۱۵۶ میلادی به پای تختی انتخاب شد ، در ۱۳۶۵ میلادی نخستین دانشگاه آن شهر پی‌افکنده شد ( این دانشگاه را ما دیدیم ، هنوز هم حیاط و بنای قدیمی دارد ، در اطراف آن مجسمه شاگردان و معلمان برجسته آن از ابتدا تا کنون ساخته شده است ، صدها مجسمه از بزرگترین رجال علم و ادب و هنر عالم ، که یکی از آنها فروید معروف بود) ، حوالی ۱۵۲۹ میلادی ، ترکان عثمانی تا حوالی وین رسیدند ، و نه تنها اتریش بلکه همه اروپا را تهدید کردند . برفراز تپه‌ای ، نزدیک شهر ، ترکان شکست خورده عقب نشستند و اروپا از خطر نجات یافت ، درین جا يك کلیسای کوچک به یاد بود غلبه بر ترکان ساخته‌اند و اصرار داشتند که آنرا به ما نشان دهند . واقعاً هم این واقعه در تاریخ اروپا بس مهم بوده است . قرن هفدهم و هیجدهم دوره حکومت طلائی خاندان‌ها بسپورک و خصوصاً تسلط ملکه ماری تریز، مادر ملکه ماری آنتوانت مشهور است ، دورانی که تسلط معنوی و مادی اتریش تا داخله اروپا و غرب آن یعنی فرانسه و اسپانی و



حتی ایتالیا کشیده شده بود .

در ۱۸۰۵ ناپلئون بروین تسلط یافت و آنجا را پایگاه حمله به شرق قرار داد ، اما چنانکه میدانیم ، بعد از شکست ناپلئون ، باز در سال ۱۸۱۴ و ۱۸۱۵ بود که همین وین با کنگره معروف خود سرنوشت اروپا را تعیین کرد درحالی که ناپلئون را به سنت هلن می فرستاد . در سال ۱۹۰۰ طی يك سرشماری ، جمعیت وین و حومه به دومیلیون تن بالغ شد و امروز هم بهمین تعداد میرسد . در سال ۱۹۳۸ قوای هیتلر وین را اشغال کردند ، البته این نکته را نیز باید بگویم که هیتلر خود را اتریشی و همشهری مردم این مملکت می دانست ، بدین سبب هم امروز هم ، آن کینه ای که مردم اروپا ، حتی خود آلمان نسبت به هیتلر دارند ، در اعماق قلب مردم وین دیده نمی شود .

در ۱۹۴۴ کم و بیش بمباردمان شهر توسط متفقین شروع و در ۱۹۴۵ این شهر نیز اشغال شد ، و بالاخره در ۱۹۵۵ از بلای اشغال خلاصی یافت و هم اکنون نفسی تازه می کشد .

\*\*\*

يك روز از صبح تا غروب به همراه خانم راهنمای اتریشی در بیلاق حومه گردش کردیم ، کاخ معروف هلخشتاین ، کاخ شومبروم ، مدرسه ای که کودکان یتیم را تربیت میکرد ، و يك اپرا که نمایش دلپذیری همراه با رقص و موزیک داشت ، جزء برنامه بازدید ما بود . مشکل کار این بود که خانم توضیحات خود را به زبان انگلیسی ، سپس فرانسوی و بعد اسپانیولی می داد . صدایش بسیار رسا و گیرا بود . کوشش داشت حداکثر توضیحات را بدهد مسافری از توضیحات اسپانیولی او به تنگ آمده بودند و چندبار ازو خواهش کردند که از ادامه توضیحات به زبان اسپانیولی خودداری کند ، اما اوقبول نکرد و حتی کمی هم ناراحت شد . وقتی خانم راهنمای خودمان ازو پرسید که چه اصراری دارد که به زبان اسپانیولی هم توضیح دهد ، گفت : وظیفه ای که سازمان توریستی من برای من تعیین کرده اینست که این توضیحات را به این سه زبان بدهم و من حتی يك لحظه از ادای این وظیفه قصور نخواهم کرد ! مسافری ما بیشتر انگلیسی میدانستند ، ولی برای من کار کمی مشکل بود . آنروز که ما تحصیل می کردیم ، زبان رایج در ایران فرانسه بود ، چنانکه در همه استان کرمان - که تا حدودی انگلیسها جای پائی هم داشتند - تنها یکی دومدرسه بود که انگلیسی می خواندند و بقیه فرانسه ، اما چون جنگ پایان یافت و چرخ برگشت ، کار زبان فرانسه به آنجا کشید که امروز حتی يك معلم برای تدریس در بیشتر شهرهای درجه اول ایران یافت نمی شود .

اینست که تحصیل کردگان قبل از جنگ ما معمولاً با فرانسه آشنائی دارند و متأسفانه زبان فرانسه امروز چنان است که حتی در خود فرانسه ، در قلب پاریس و در خیابان شانزله لیزه ، راهنمای سازمان توریستی - یا بقول من بیبین و برو - مسافری را بزبان انگلیسی راهنمایی میکرد : تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل . با همه اینها ، همین فرانسه دست و پا شکسته قبل از جنگ هم باز مشکل گشای ما بود . در همه کشورهای می توانستیم از پیرمردها و پیرزنها و باقیمانندگان جنگ با این زبان صحبت کنیم . ولی بچه های امروزی جز زبان

انگلیسی با زبان خارجه دیگری آشنا نبودند (مگر درسوئد).  
 اما زبان اسپانیولی، من تعجب میکردم که چرا اغلب راهنماها به زبان اسپانیولی آشنا بودند و اصرار داشتند که به این زبان توضیح بدهند، زیرا اسپانیا کشوری نیست که آنقدر مهم باشد که زبانش زبان دوم یا زبان مسافرتی اروپا باشد. خانم راهنما تعجب مرا فوراً رفع کرد. او گفت: بیشتر کشورهای امریکای جنوبی به زبان اسپانیولی صحبت می کنند و ازینجهت چون سیاحان بسیاری ازین کشورها به اروپا می آیند، ما ناچاریم به زبان اسپانیولی نیز توضیح بدهیم. درینجا متوجه شدم که هر جا دلار راه می افتد زبانش را هم همراه خودش می برد، حالا یا انگلیسی یا اسپانیولی، فرقی ندارد!

\*\*\*

رودخانه دانوب از کنار شهر وین میگذرد، خطسیر این رودخانه عظیم، درچند کشور اروپائی قرار دارد، و بدین سبب يك راه مهم ارتباطی برای داخله اروپاست که از حوالی کشور سویس شروع شده، آلمان و اطریش و هنگری و یوگسلاوی را پیموده و از سرحد بلغار و رومانی گذشته به دریای سیاه میریزد. مایه اصلی قطعه موسیقی معروف «دانوب آبی»، به قول همسفر شیرازی همین «جوقو» آب بوده است. این همان رود «ایستر» قدیم است که داریوش کبیر بر آن پل بست و به تعقیب سکاها رفت. بیش از ۱۷۲۵ میل طول دارد. مردم اطریش آن را «دونو» Donau می خوانند و می نویسند. کشتی های بزرگ و زیبا در آن به حمل و نقل پرداخته اند، و کشتی رانی در آن بر اساس اعلامیه ۱۸۵۶ پاریس آزاد شناخته شده است.

شعبه ای کانال مانند از آن کنده اند و به داخل وین آورده اند. در کنار این رود برج بزرگ و عظیمی ساخته اند که اطراف آن تفرجگاه مردم است و فراز آن دیدگاه سیاحان، يك رستوران قشنگ نیز بر فراز برج ساخته شده، مردم با آسانسور به آنجا میروند و هم شهر را می بینند و هم تفریح می کنند. رستوران آن گردنده است و همانطور که نشسته اید دور خود می گردد و بالنتیجه اطراف شهر را می بینید. این برج را «دونوتورم» Donauturm یا برج دانوب خوانده اند. بیشتر شهرهای اروپائی، به تقلید از برج ایفل پاریس، برای خود برجهایی ساخته اند که از آنجمله برج هامبورگ را میتوان نام برد. اما شهرتی که برج ایفل - با وجود کهنگی خود - دارد، هیچکدام نیافته اند.

\*\*\*

اطریش همان «نمسا»ی قدیم خودمان است. مملکتی است نسبتاً کم درآمد، با حدود ۸ میلیون جمعیت. درآمد اصلی آن از جنگلها و چوب و هم چنین استفاده از آبشارها و برق است و شاید تعجب کنید که یکی از صادرات مهم آن برق است! بقیه درآمد آن از صنایع و هم چنین جلب سیاحان صورت می گیرد. با اینهمه اینها چنانکه گفتیم مملکت پر درآمدی نیست، ولی ظاهر شهرها و مردم هرگز گویای فقر نیست.

روزهای اول که من شهرهای اروپائی را دیدم، به فکر رسیدن بعضی از روحانیون

و فرق مذهبی ما حق داشته اند که « عدل » را جزء اصول دین بشمارند . البته من با اصول فکری و فلسفه آنها کاری ندارم ، اما وقتی متوجه میشوم که خداوند بهترین آب و هوا را بشهرهای اروپائی داده است به طوریکه تفاوت حرارت شب و روز بیش از ۷ تا ۹ درجه نیست و آنوقت گاهی فکر میکردم که اختلاف حرارت روز و شب حتی سایه و آفتاب در کرمان از ۲۰ درجه متجاوز است ، وقتی می دیدم که هیچ هفته ای نیست که باران رحمت الهی گلها و چمن های پارکهای شهرهای اروپا را آبیاشی نکند و در عوض به بیابانهای برهوت یزد و کرمان و عربستان سعودی می اندیشیدم که برای پدید آوردن چند مترچمن در زمین فوتبال چه زحمتهای باید بکشند و با چه مشقتی آنرا آب دهند تا سرسبز شود . وقتی می دیدم از میان صد تن زن یا مرد که از جلو آدم می گذرند یکی نیست که قیافه زشت نا تراشیده داشته باشد ، یک چشم تراخمی نیست ، یک اندام نامتناسب ، یک شکم گنده و یک قیافه تیره و چرك آلود وجود ندارد و آنوقت به ساکنین شهرهای اهواز و آبادان و کرمان وجده و کویت و مسقط و قطر نگاه می کردم ، نعوذ بالله پیش خودم می گفتم راستی آیا خدا عادل است ؟ اما وقتی می دیدم که بنزین لیتری ۱۵ تا ۱۶ ریال را همان سوئسی زیبا و همان سوئدی خوشگل باید از کویت یا ریاض بخرد ، و صاحبان همه این دم و دستگاهاها برای عقد قرارداد نفت سر بر آستان شرق دارند ، و سالیانه ملیونها دلار ماشینهای خود را ناچارند در ازاء نفت به شرق بفرستند ، تا حدی از نظر خود عدول کردم و آنوقت متوجه شدم که خداوند صدها میلیون تن نفت را در زیر پای همان عرب یا عجم لب کلفت می گذارد که سالی ۱۰۰۰ میلیون دلار و حتی بیشتر از امریکائی و انگلیسی و فرانسوی در برابر آن دریافت کند ، البته شرط عدالت خدائی این است که همه این دریای نفت را باو بدهد ، منتهی یک دماغ گنده هم رویش بگذارد ! در واقع اگر آن بینی قلمی نروژی و آن موی طلایی دانمارکی و آن چشم دلفریب آبی هلندی راهم خدا به سیاه سوخته های شرقی بخشیده بود - باضافه هزاران میلیون تن نفت - البته نه تنها عادل نبود ، بلکه کمال ظلم را داشت ، و اگر بالعکس ، این نفت را هم به اروپائیان داده بود ، دیگر شرق را چکار می بایست کرد ؟ اینست که دوباره پی بردم که خداوند عادل است و عدلش شامل همه مردم عالم میشود ، چه سیاه و چه سفید ، چه زرد و چه سرخ .

اعتقاد من به عدل الهی صدچندان می شد ، وقتی در « هاید پارک » لندن می دیدم یک جوان سفید پوست دانشجوی اروپائی با آن قد و قامت و اندام متناسب ، چنان به یک دختر سیاه پوست موی درهم و اکس زده افریقائی دل باخته است و با او در آمیخته که گوئی هر دو یک روحند اندر دوبدن ، و باز ، قلب همان دختران زرین موی سفید اندام ، چنان در آرزوی هم آغوشی یک مرد سیاه پوست افریقائی « جز » زده و لك خورده - و گیرشان نمی آید - و هر سیاهی را که ببینند احاطه می کنند و از چهار طرف مثل کاغذ زرد دست بدست می برند ، آنوقت می فهمم که آنچه ما در باره عدل خدایی می گفتیم ، درست درین دنیای اروپائی مصداق دارد ، و اثبات آن هرگز به کتب اخباری و اصولی و شیخی و بالاسری احتیاج ندارد ، بلکه باید به هاید پارک لندن رفت و به رأی العین ، اثبات این قضایا را دید !  
( ناتمام )



دکتر فریدون وهمن  
استاد ادبیات فارسی  
دانشگاه کپنهاک  
نویسنده مقاله

## آرتور کریستنسن\*

### ایران شناس و ایران دوست دانمارکی

در عالم ایران شناسی کشور کوچک دانمارک، این سرزمین دوردست شمالی تاکنون جا و رسالتی خاص داشته است. ایران شناسان این کشور در تحقیق زبانها و لهجهها و فرهنگ و تاریخ کشور ما راههای دراز سپرده و به نتایج گرانبها رسیده اند. تاریخ حیات آنان مشحون از شجاعت و پی جوئی و پشتکار و نموداری از عشق به علم و تحقیق است. گاهی آنان را در دهات ایران قرن هیجدهم و نوزدهم اسیر تب و مالاریا می بینیم، زمانی آنها را دنبال کاروانها در جاده های بی انتها در پی کشف و ضبط لهجه ای می یابیم، وقتی کشتی آنها را غرقه در طوفان یا کاروانشان را دستخوش هجوم دزدان مشاهده می کنیم. اما این سختی ها هرگز پای امید از آنان نبرید. راسموس راسک<sup>۱</sup> (۱۸۳۲-۱۷۸۲م) که ماهها در شیراز در تب سل می سوخت در زمان خود مهمترین نظریه را در باره زبان اوستائی و قدمت و صحت آن عرضه داشت و در خواندن خطوط میخی نظریات صائب و معتبر ابراز نمود. و سترمورد<sup>۲</sup> (۱۸۷۸-۱۸۱۵) که در اصفهان حتی تا دم مرگ هم رسید به گنجینه دست نوشته ها و متون پهلوی و اوستائی که راسک از هند و ایران جمع آوری کرده بود افزود. در سال ۱۸۵۱ برای نخستین بار بند هس را منتشر کرد و بدنبال سالها مطالعه و تحقیق مجموعه گرانبها و بی نظیری از متون اوستائی با ترجمه و فرهنگ لغات و گرامر در کپنهاک به طبع رساند. تمام حروف این کتاب که شامل چندین هزار کلمه اوستائی است در کپنهاک زیر نظر او ریخته شد و دقت و پاکیزگی و صحت متن این کتاب سالهاست که مورد تمجید و تحسین محققین این رشته می باشد.

\* Arthur Christensen

1- Rasmus Rask

2- N. L. Westergaard



*Arth. Christensen.*

کریستن سن مستشرق معروف دانمارکی

اما ایران شناسی که بیش از همه به زمان ما نزدیک بود و دانش وسیع او حد و مرزی نمی‌شناخت آرتور کریستن سن بود. وی از زمانی که پا درین میدان گذاشت تا روزی که دیده از جهان بریست با اندیشه موشکاف و فکرقوی و نبوغ ذاتی خود اوقات و ایام حیاتش را وقف ایران کرد. حقایق فراوانی در زمینه‌های تاریخ و فرهنگ و زبان ما از پس پرده تاریکی و گمنامی بیرون کشید، در هر رساله و کتابی که نگاشت مطلبی تازه، کشفی جدید، و نظریه‌ای نو ارائه داد و افقی تازه و روشن، در همه زمینه‌های ایران شناسی در برابر دیدگان محققین این رشته گشود.

آرتور کریستن سن در ۹ ژانویه ۱۸۷۵ بدنیآ آمد. پدرش در پستخانه مدیر اداره‌ای بود و مادرش بانویی بود فعال و پرکار که همه امور خانه را می‌چرخاند. وی تنها فرزند پدر و مادر بود اما یکی یکدانه بار نیامد. از روزی که درسین کودکی اولین آشنائی او با کتاب آغاز شد تا هنگامی که آخرین نفس را برکشید کتاب از دستش نیفتاد. می‌گویند مادرش اغلب مجبور می‌شد کتاب را از دست او بگیرد و وی را به پیاده روی و هواخوری ببرد. محیط آرام خانه و مطالعه کتب بزودی شخصیت خاصی در وی پرورش داد و از همان کودکی مسیر زندگی او را تعیین کرد. در انشائی که در سیزده سالگی در مدرسه نوشت آرزو کرد که زبان شناس شود و علاوه بر زبان‌های اسلاوی و شرقی در ترانه‌های عوام و فرهنگ ملی مردم شرق مطالعاتی نماید. بعدها بارها اظهار می‌داشت که خواندن هزارویکشب در ایام کودکی تأثیر شگرفی در ایجاد علاقه او به اینگونه مطالعات داشته است. به‌علاوه قسمت اعظم مطالعات او را آثار ادبی کلاسیک فرانسه و تاریخ فرانسه قرن هیجدهم تشکیل می‌داد. در سال ۱۸۹۳ دبیرستان را با تمام رساند. پدر و مادرش میل داشتند که وی تحصیل حقوق نماید اما یکی از دوستان پدر که به استعداد او پی‌برده بود آنها را وادار نمود که آرتور کریستن سن را به‌میل خود گذارند تا در رشته دلخواهش به تحصیل پردازد.

آرتور کریستن سن به تحصیل زبان فرانسه و لاتین و تاریخ پرداخت و در عین حال ساعاتی در هفته به تدریس اشتغال ورزید و آنچه ازین راه بدست می‌آورد تا آخرین شاهی پس‌انداز می‌نمود تا بعدها بتواند روی پاهای خود بایستد و در تحصیلش معطل نماند. این خوی صرفه جوئی شدید تا آخر عمر با او همراه بود زیرا از همان اوان جوانی دریافته بود که لازمه احراز استغناء معنوی و روحی، استقلال مالی و اقتصادی است. درین احوال علاقه کریستن سن به مطالعات ایرانی بیشتر و بیشتر می‌شد. با آنکه راسک و وسترورد سالها قبل با مطالعات و کوششهای خود توجه دانشمندان دانمارکی و مقامات دانشگاه کپنهاک را به اهمیت این رشته برانگیخته بودند اما هنوز دانشگاه کپنهاک رشته خاصی برای مطالعات ایرانی نداشت. اوستائی گاهی تعلیم داده میشد و زبان فارسی جزئی از برنامه عربی بود. پهلوی هرگز نه معلمی داشت و نه شاگردی و دانشجوی این رشته می‌بایست خود مستقلاً به مطالعات لازم بپردازد.

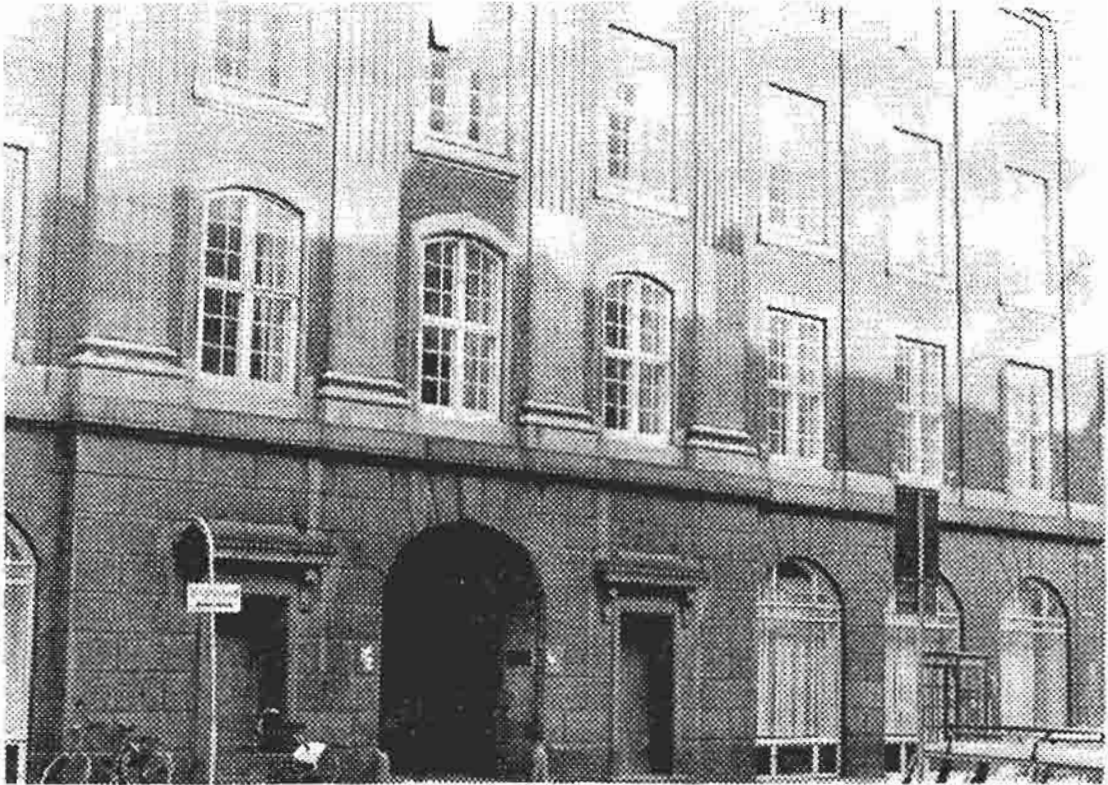
کریستن سن به تحصیل فارسی و عربی و سانسکریت و ترکی پرداخت. از میان معلمین دانشگاه کپنهاک یوهانس استروپ ۱ که سالها در مصر و سوریه سفر کرده و بازندگانی مردم شرق آشنائی نزدیک داشت به وی عربی تعلیم می‌داد و او بود که به استعداد شگرف شاگرد جوان خود پی‌برد. اوستروپ ساعتها از تجربیات و خاطرات غنی خود از شرق با کریستن سن



### منظره عمومی شهر کپنهاگ

گفتگو می‌کرد و علاقه و کشش او را به مطالعات شرقی بیش از پیش برمی‌انگیخت .  
 کریستن سن هنوز دانشگاه را با تمام نرسانده بود که نخستین رساله‌اش را تحت عنوان  
 « رستم به‌نویان منی ایران » (۱۸۹۸) منتشر کرد سپس مقاله دیگری بنام « افسانه‌ها و روایات در ادبیات  
 فارسی » (۱۸۹۹) نشر داد و با این دو مقاله و مقالات متعدد دیگری که درین زمینه نوشت آگاهی  
 و تسلط خود را به ادبیات فارسی نشان داد. بلافاصله پس از اتمام تحصیلات دانشگاهی شروع  
 به جمع‌آوری مواد جهت رساله دکترای خود که تحقیقی در آثار و اشعار عمر خیام نیشابوری بود  
 نمود. در همین احوال با بورسی که دولت فرانسه در اختیارش گذاشته بود در جستجوی نسخ  
 خطی آثار خیام خود را به کتابخانه‌های لندن و پاریس رساند و در همین سفر در اسپانیا برای  
 نخستین بار با بقایای تمدن شرقی و اسلامی آن کشور روبرو شد .

در سال ۱۹۰۲ سفری به برلن نمود و در سمینار زبانهای شرقی با ف. سی. آندرتس ۱  
 ایران شناس مشهور آلمانی آشنا شد. این آشنائی به دوستی و رفاقتی پایدار کشید که تا  
 درگذشت آندرتس در سال ۱۹۳۰ دوام داشت. آندرتس بدون تردید یکی از مطلع‌ترین و  
 برجسته‌ترین ایران شناسان ایام خود بود. وی بر اثر سالها اقامت در ایران فارسی را بخوبی  
 صحبت می‌کرد و با همه طبقات، از درباری گرفته تا مردم عوام آشنائی نزدیک داشت و مواد  
 و مطالب بسیاری از لهجه‌های ایرانی و مسائل مربوط به مردم شناسی و فولکلور ایران جمع  
 آوری کرده بود. اما آندرتس بسختی و زحمت قلم بر روی کاغذ می‌آورد و کلاس درس مرتبی

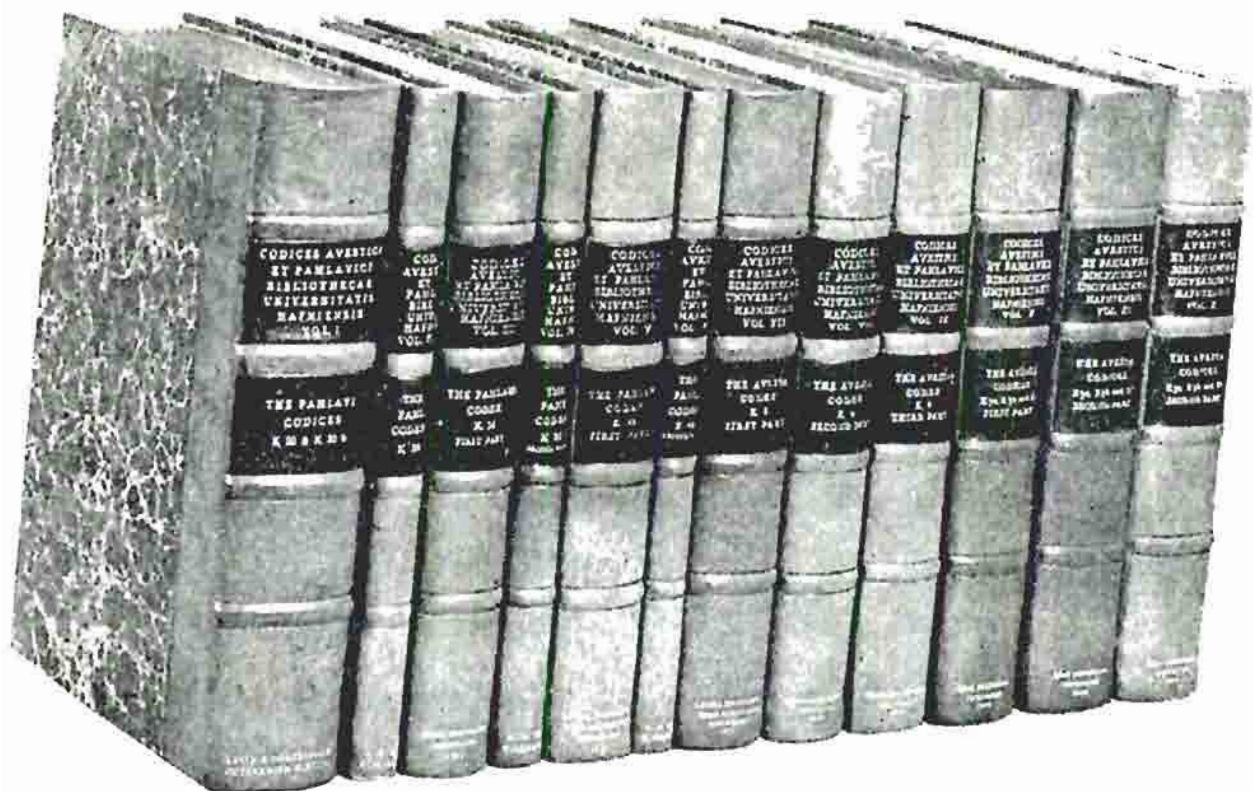


ساختمان قسمت شرق‌شناسی دانشگاه کپنهاگ که مؤسسه مطالعات ایرانی و کتابخانه کریستن‌سن نیز در آن قرار داد. سرپرست این مؤسسه پروفیسور ج. پ. آسموسن ایران‌شناس دانشمند و پرکارست که تاکنون تألیفات متعدد در زمینه زبانها و ادیان و تاریخ باستانی ایران داشته است.

هم دایر نداشت و اگر کسی می‌خواست از خرمن دانش وسیع او خوشه ببندد می‌بایست شخصا مصاحبت او را بجوید و درینگونه موارد، در منزل او بروی دانشجویان و محققین باز بود. آرتور کریستن‌سن همواره با قدردانی و سپاس از ساعات گرانبهائی که در حضور آندرس گذرانده بود یاد می‌کرد. از لحاظ طبع و سلیقه این دو ایران‌شناس در دو جهت مخالف قرار داشتند. آندرس در ابراز عقاید خود درباره مبهمات زبانها و لهجه‌های ایرانی بی‌باک و قاطع بود آنچه استنباط می‌کرد به عنوان حقیقتی مسلم ارائه می‌داد. حال آنکه کریستن‌سن باروش خاص احتیاط‌آمیز و محافظه‌کار خود برای قبول آن نظریات بدنبال دلائل و احتجاجات علمی می‌گشت و آنقدر می‌کوشید و تحقیق می‌کرد تا سرانجام موفق می‌شد برای نظریاتی که آندرس ابراز داشته بود دلائل متقن و کافی بیابد.

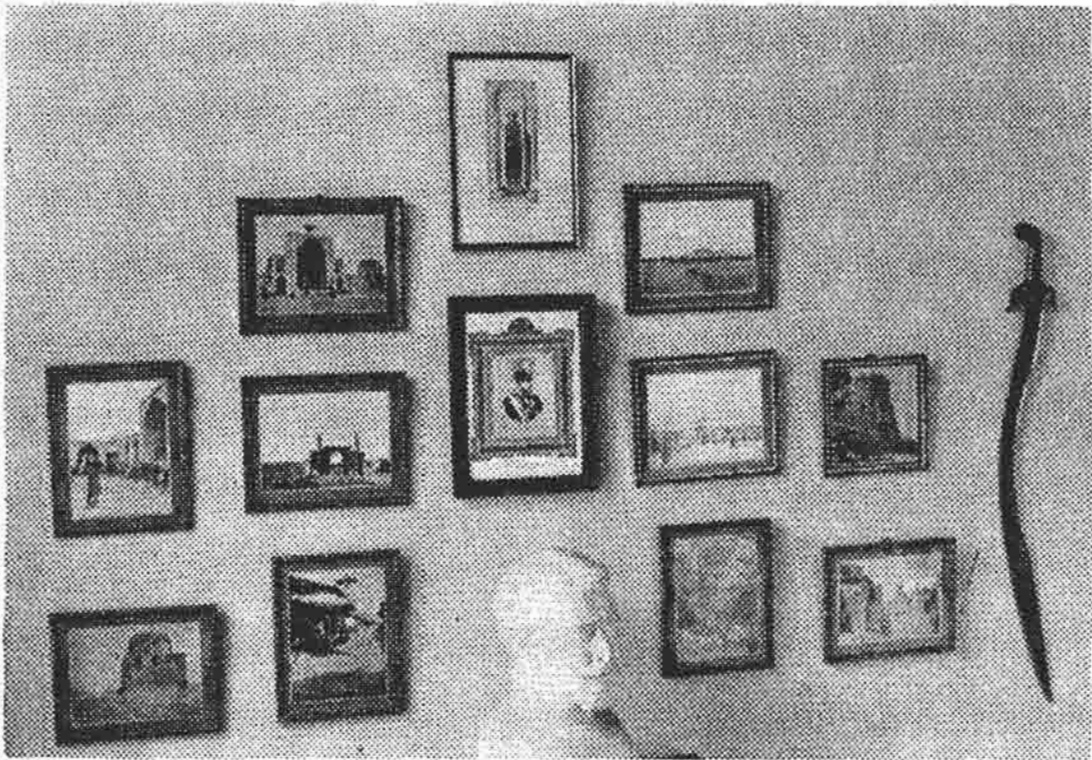
پس از بازگشت از برلن، آرتور کریستن‌سن رساله دکترای خود را که تحقیقی ادبی و تاریخی درباره عمر خیام بود به پایان رساند و آنرا در سال ۱۹۰۳ با درجه ممتاز گذراند. در سال ۱۹۱۶ با همسر خود ازدواج کرد و تا پایان عمر زندگی آرام و پرعلاقه‌ای را با وی گذراند. تا سال ۱۹۱۹ که موقعیت برای تأسیس کرسی مستقل زبانهای ایرانی در دانشگاه





دست نوشته‌های گرانبهای اوستائی و پهلوی در کتابخانه سلطنتی کپنهاگ شامل قدیمی ترین و بهترین متون موجود بدین دوزبان است. قسمت بزرگ این مجموعه در مسافرت‌های پرمشقت راسموس راسک و وسترگورد زبان‌شناسان دانمارکی به ایران و هند جمع آوری شده و نظر به اهمیت آن کنگره شرق‌شناسان متعده در آتن در سال ۱۹۱۲ جزء قطعه‌نامه خود انتشار آنرا توصیه کرد. پس از سالها کوشش سرانجام در سال ۱۹۴۴ طبع عکسی این مجموعه گرانبها زیر نظر کریستن سن و کای بار در ۱۲ مجلد بزرگ (عکس بالا) پایان یافت و این گنجینه پردازش در دسترس زبان‌شناسان سراسر جهان قرار گرفت.

کپنهاگ فراهم آمد ایام کریستن سن به مطالعه و تدریس و نگاشتن کتب و مقالات مختلف می‌گذشت. در رساله دکترای خود که نقد و تحقیقی بر رباعیات عمر خیام است وی صحت انتساب بسیاری از رباعیات را به خیام مورد بحث و تجزیه و تحلیل قسار می‌دهد. قدیمی‌ترین نسخه‌ای که آموغ از رباعیات خیام در اروپا در دست بود شامل ۱۵۸ رباعی می‌شد حال آنکه نسخ متأخر بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ رباعی داشت. باز شناختن این رباعیات و تشخیص اصالت آنها کار ساده‌ای نبود. آرتور کریستن سن با توجه باین مطلب که شعر رباعی در ادبیات عامه ایران مبین حالات و کیفیات روانی و درونی مردمی است که آنرا سرانیده و خوانده‌اند به تجزیه و تحلیل رباعی‌ها از لحاظ روان‌شناسی پرداخت و بر این مبنا در سال ۱۹۰۴ رساله



درمؤسسه مطالعات ایرانی دانشگاه کپنهاگ اطاقی به یاد کریستن سن اختصاص داده شده و میز کار و صندلی و کتب مربوط به فولکلور و عکسهائی که وی در اطاق کار خود داشت در آن بهمان ترتیب نگاهداری میشود . این عکسها شامل تصاویر مستشرقین و فلاسفه شرق و غرب و مناظری از ایران است . در وسط عکس سمت چپ تصویری از اعلیحضرت رضاشاه کبیر که کریستن سن آنرا نیز همواره در اطاق کار خود داشت دیده میشود .

خود را با تجدیدنظر به زبان فرانسه منتشر کرد<sup>۱</sup> . اما بدین قانع نشد و دنباله مطالعات را برای تشخیص رباعیات امیل خیام از آنچه بدو منتسب است ادامه داد تا آنکه در سال ۱۹۴۷ کتاب دیگری بنام «نقد بر رباعیات عمر خیام»<sup>۲</sup> منتشر ساخت . درین کتاب جدید وی طریق دیگری برای تشخیص صحت رباعیات خیام ارائه نمود . بدین ترتیب که رباعیات نسخ و دست نوشته‌های قدیمی را بدون توجه به ترتیب رباعی در گروههای مستقل و درعین حال مشترك باهم تقسیم کرد و رباعی‌هایی را که در گروههای مختلف تکرار می‌شدند حذف نمود و بدین ترتیب موفق شد ۱۲۱ رباعی که احتمال اصالت و انتساب آنها به خیام بیشتر از بقیه رباعیات بود انتخاب کند .

1- Recherches sur les Rubā'iyāt de Omar Hayyām Carl Winter ; 1904 .

2- Critical Studies in the Ruba'iyat of , Omar - i - Khayyám A revised Text with English Ranslation .



میزکار و چراغ مطالعه کریستنسن

هم زمان با مطالعه بر روی این رباعیات وی موفق به انتشار مقالات متعددی در زمینه ادبیات و فرهنگ ایران شد و در سال ۱۹۰۶ کتاب «شعرا و فلاسفه اسلامی» را که تحقیقی در احوال و آثار ابوالملاء معری، ابن سینا، ناصر خسرو و سعدی است منتشر کرد. در این موقع با ترجمه‌ای که فولدکه<sup>۱</sup> ایران‌شناس بزرگ آلمانی از تاریخ طبری بعمل آورد توجه کریستنسن به مطالعه درباره ایران قرون وسطی و تاریخ زمان ساسانیان جلب شد. از آنجا که از عهد ساسانیان مدارک و مآخذی بجا نمانده کریستنسن اساس مطالعات خود را بر اقوال مورخین ایرانی و عرب و متون پهلوی قرارداد. در سال ۱۹۰۷ رساله‌ای تحت عنوان «رمان بهرام چوبینه» منتشر کرد؛ درین رساله وی با استفاده از شاهنامه و سایر مآخذ بعد از اسلام، تمامی داستان بهرام چوبینه رئیس خانواده مهران را که به مخالفت با پادشاه زمان برخاسته بود بنا کرد و در آن نحوه زندگی و آداب خانواده‌های اشرافی ایران قرون وسطی را بررسی و تحقیق نمود در همان سال نتیجه تحقیقات وسیع و جامع خود را در مورد ساسانیان طی کتابی بنام «امپراطوری ساسانیان، مردم، حکومت، و درباره»<sup>۲</sup> انتشار دارد. این کتاب در محافل ایران‌شناسی آنروز با استقبال فراوان روبرو شد در سال ۱۹۲۵ با مطالعه دقیق و گسترده سنن و روایات تاریخی وی کتاب دیگری درباره زندگانی قباد اول پادشاه ساسانی (۵۳۱ - ۴۸۸) و رابطه او با مزدک منتشر ساخت.

1- Theodor Noldeke

2- L'empire des Sassanides ' le peuple, l'état, la cour

۳۱ فروردین

آمدم اما نه خود با قصد انشا آمدم  
لاجرم با سر بیفتم نه با پا آمدم  
تا بروم آورد اینسان بدنیا آمدم  
مدتی بگذشت تا در چنگ ماما آمدم  
چون جدا گشتم ز جفت خویش تنها آمدم  
ریخت خونم بر زمین اول قدم تا آمدم  
خود تو گفستی نیک دانستم که بیجا آمدم  
تا نه پنداری که من با چشم بینا آمدم  
خصم من نامیده شد باوی چو اینجا آمدم  
کاشتند اینان و من در سلك اعدا آمدم  
چونکه خاک آلود گشتم در تقلا آمدم  
کودکی شیرین و مشکین موی و زیبا آمدم  
صحنه تبعیض را بهر تماشا آمدم  
در کف بازار کانان همچو کالا آمدم  
گوهری بودم نهان کاینک هویدا آمدم  
ژنده پوشی را همان تاریخ، مبدا آمدم  
احتمال بند و زندان را شکیبیا آمدم  
گرچه من در چشمشان نرم و سمن سا آمدم  
خود تو گفستی دشمن سرما و گرما آمدم  
در مقام عرض حاجت یا تمنا آمدم  
بر دهان بگذاشتم چون بغوغا آمدم  
محبسی کوتاه و تنگ از گل مهیا آمدم  
عاشق افسانه مجنون و لیلا آمدم

باتو گویم من چنین روزی بدنیا آمدم  
با فشار و قهر بیرونم براندند از مخاض  
پنجه خونین ماما شانهام بگرفت سخت  
آمدن را بود انکار از من و اصرار ازو  
رشته انس مرا از جفت من کردند قطع  
ناف من چیدند با مقرض جور آغاز کار  
گریه می کردم بگاہ آمدن با سوز دل  
آمدم روزی بدین دنیا که چشمم بسته بود  
انکه بامن در رحم نه ماه یار غار بود  
اولین تخم نفاق و دشمنی در مغز من  
آن شنیدستم که افکندند بر خاکم نخست  
خاک و خون از پیکرم شستند و من در چشمشان  
چون پسر بودم نشاندم بسر گفستی که من  
دست بادستم بگرداندند و دیدندم درست  
آفرین و به به از هر سوی کردند نثار  
این گهر را زود پیچیدند در چندین قماط  
دست و پایم را فرو بستند اندر بند و من  
کهنه پوشیدن بر من زبر و چرک و پر چرک  
ترسی از گرما و سرما در دلم انداختند  
باد میدادند بر گهواره ام، گر گاه گاه  
از پی اغفال من پستانکی کودک فریب  
چون توانستم پهای خویش لختی ایستاد  
چون سخن آموختم باداستانم انس بود

غصه من بود شبها قصه های ناتمام  
 لیک در هرداستان از دیو وازجن وپری  
 جن سم دار دوشاخ و دیو یک چشم سیاه  
 وحشت از مجهول مطلق ریشه در جانم گرفت  
 که بیاد کید فرزندان یعقوب نبی  
 گاه دست خود بریدم دور از روی ترنج  
 که چو بو تیمار ترسیدم که آب اندک شود  
 ترس فردا سایه ای افکند بر امروز من  
 زانکه ترسیدم چو عمر و از ضرب زید ناشناس  
 خلق گفتندم خدا خواهی تو یا خرما و من  
 خدمت دونان گزیدم سالها بهر دونان  
 بود گر آسوده جان من ز بیم بیش و کم  
 ترس را از میوه ممنوعه کردم احتراز  
 مختصر گویم که عمرم جمله در وحشت گذشت  
 ترس دین و ترس قانون ترس نام و ترس ننگ  
 این زمان هم سخت می ترسد ز پیری جان من  
 نیک میدانم که این ترس آخرین ترس من است  
 ترس مرگ و ترس پیری این دگر افسانه نیست  
 مرگ یاران عزیز آوای کوس رحلت است

روزها در دیده همچون شام یلدا آمدم  
 آنقدر گفتند تا بیزار از آنها آمدم  
 روزها در جای خلوت شب برؤیا آمدم  
 شاخ و برگ آورد افزون هر چه بالا آمدم  
 بیمناک از گرگ گشتم چون بصحرا آمدم  
 چون بیاد یوسف و بزم زلیخا آمدم  
 لاجرم با کام خشک از سوی دریا آمدم  
 گرچه از روز ازل با یاد فردا آمدم  
 کنج دنج خانه در بسته ملجا آمدم  
 خاک عالم بر سرم دنبال خرما آمدم  
 و ندر این ره راست گویم بی محابا آمدم  
 پیش این نا مردمان کی در تقاضا آمدم؟  
 ور ز پشت آدم و و از بطن حوا آمدم  
 ترس بامن بود رفتم هر کجا یا آمدم  
 روز و شب اندوه زای و روح فرسا آمدم  
 زشت مهمانی که نا هنگام پیدا آمدم  
 گرچه با او از در رفق و مدارا آمدم  
 گو تو رفتی راه رد یا من بحاشا آمدم  
 بسکه این آوا بگوش آمد به آوا آمدم



## واژه‌هایی با مدارك\*

کوشش‌های بسیاری که در وضع واژه‌های فارسی و تهیه معادل فارسی برای لغات و اصطلاحات بیگانه دیده می‌شود، نگارنده را بر آن داشت که واژه‌های اصیل و خوش‌آهنگ و متناسبی را که در ضمن مطالعه بدانها برخورد کرده است در اینجا بیاورد و برای نشان دادن استحکام و اصالت واژه‌ها که در عین حال معرف اهمیت متن‌های کهن نظم و نثر فارسی باشد ذیل هر واژه شواهد و مدارکی را که در یادداشتهای خود فراهم آورده بود درج کند تا در صورتی که اصراری برای طرد لغات عربی باشد لااقل واژه متناسب که قبول خاطر یابد برگزینند.

بیشتر واژه‌هایی که در زیر درج می‌شود در فرهنگهای معتبر نیامده یا معنی پیشنهادی در مورد آنها تازگی دارد. به هر حال واژه‌ها یا جنبه پیشنهادی دارند یا ذکر آنها بشواهد برای تثبیت یا احراز مجوز در استعمال در معنی پیشنهادی است.

این اقدام سود دیگری نیز دارد و آن این است که محققان و ادیبان که قطعاً در مطالعه خود بدینگونه واژه‌ها برمی‌خورند می‌توانند به روشی که در این مقال دیده می‌شود آنها را با شواهد لازم طرح کنند، شاید که زبان فارسی از سستی و ناتوانی که کثرت واژه‌های بیگانه یکی از عوامل اصلی آن است محفوظ ماند.

**آبدست = وضو:** « غیبت ... آبدست و نماز را تباہ گرداند » (گزیده، به کوشش ایرج افشار، ص ۲۴۴).

این واژه معانی دیگری هم دارد، **رك:** فرهنگ فارسی دکتر معین، و نیز واژه « دست نماز » هم بدین معنی به کار رفته و هم اکنون در آذربایجان (تبریز) به صورت دستماز (dastamaz) به کار می‌رود.

**آسمانه = سقف:** « پس یوسف در آن خانه شد خواست که چشم نگاه دارد، چشم به آسمانه خانه افکند ... » (قصص الانبیای نیشابوری، تصحیح حبیب یغمایی، ص ۹۶).

« استخوانی پوسیده دید بر آسمانه خانه. (همان کتاب، ص ۳۵۱).

« ومستی به خانه کن که آنچه زیر آسمانه توان کرد زیر آسمان نتوان کرد ... » (قابوس نامه تصحیح دکتر یوسفی، ص ۶۹ و تعلیقات آن، ص ۳۰۹).

**انگیزش = تحریک،** واداشتن کسی یا گروهی به دشمنی و عصیان و نافرمانی یا کارهای ناروا:

« و نامه همی نبشت (ابو یزید خالد) سوی مقتدران در حدیث سیستان، و او را اندر آن باب انگیزش محمد بن حمدان برنده (۴) همی کرد. » (تاریخ سیستان، ص ۳۰۲).

---

\* چهل لغت و اصطلاح استاد محترم دکتر جعفر شعار از کتاب های اصیل فارسی فراهم آورده که در این شماره چاپ می‌شود. اطمینان دارد که اگر فرهنگستانی چنان که می‌باید تشکیل شود همه این لغات را خواهد پذیرفت. (مجله یغما)

**بارکده** = فرضه ( به ضم فا ) در فرهنگ‌های عربی فرضه به معنی لنگرگاه کشتیها و معانی دیگر آمده و اغلب به معنی بندر تجارتي به کار رفته ، اما در متون عربی جغرافیایی جز معنی مذکور در معنی مطلق مرکز تجارتي و جای تجمع کالاهای تجارتي استعمال شده است چه بندر باشد و چه غیر بندر ، در صورت الارض ابن حوقل در باره شهر هرات چنین آمده : « و هی فرضه لحرسان و سجستان و فارس » ( چاپ بیروت دار مکتبه الحیاة ص ۳۶۶ ) و نگارنده در ترجمه صورت الارض آن را به « بارکده » ترجمه کرده ام ( ص ۱۷۳ ).

اما بارکده بهترین واژه ای است که می تواند معادل فرضه باشد و در قدیمترین کتاب جغرافیایی فارسی یعنی حدود العالم مکررا استعمال شده ، از جمله : « بلخ شهری بزرگ است و بارکده هندوستان است » ( چاپ دانشگاه ص ۹۹ ) و نیز ص ۸۹ و ۱۳۹ و ۱۶۹

**برگرفته** = مأخوذ ، برداشته شده . مثلا واژه مکاره ( بازار ) برگرفته از نام « ما کاریوس » است .  
« قصص قرآن مجید » برگرفته از « تفسیر سور آبادی » . کلمه « صاف » برگرفته از « صافی » عربی است .

**بسند** = کافی ، کفایت کننده ( sufficient ) :

مرا شفاعت این پنج تن بسنده بود محمد و علی و فاطمه حسین و حسن

( منسوب به غضایری به نقل حاشیه برهان قاطع )

« بسند آمدن » به معنی « کافی شدن » در راحة الصدور راوندی به کار رفته : « از آن يك چوبه به محمود داد و گفت : به وقت احتیاج این به خیل ما فرست ترا صد هزار سوار مدد رسد . محمود گفت : اگر بسند نیاید ؛ تیر دیگر پیش او نهاد ... » ( ص ۸۹ ) فرهنگستان ایران این واژه را به همین معنی پذیرفته است ( واژه های نو ، ص ۱۴ ).

**بن** = اصله : « به هر باغی هزار بن سرو بنشانند و هزار بن درخت زیتون و هزار بن درخت خرما » ( تاریخ بلعمی ، چاپ وزارت فرهنگ ، ص ۹۴۹ ).

**بوم شناس** : کسی که سرزمینی ( شهر و قصبه و ده و جز آن ) را می شناسد ؛  
و صحبت با سه قوم کند : با مردم جوانمرد پیشه ... و با مردم راه دان و بوم شناس .

قابوس نامه ، ص ۱۷۰

**پارگین** = فاضلاب ، اگو ( égout ) گودالی که در آن آبهای ناپاک گرد آید از آب حمام ، مطبخ ، سرای ، غسلخانه و جز آن . خندق گونه ای که برگرد شهر برای گرد آمدن آبهای آلوده می ساختند ، مزبله ( فرهنگ فارسی معین ) .

به روزگار هارون الرشید مردم بخارا جمع شدند و اتفاق کردند و پارگین حصار بنا کردند .  
( تاریخ بخارا ، به نقل لغت نامه دهخدا )

آب گرما به پارگین را شاید . ( اسرار التوحید به نقل لغت نامه ) .

خویشتن همنام حاقانی شمارند از سخن

پارگین را ابر نیسانی شناسند از سخا

( دیوان خاقانی ، ص ۱۹ )

دشمن از شمشیر او ایمن نباشد و بود  
در حصارى گرد او از ژرف دریا پارگین

( فرخی به نقل لغت نامه ) رك : راحة الصدور راوندی ، ص ۴۹۲  
پایمزد = حق القدم. فرهنگستان ایران این لغت را پذیرفته است . در مقدمه الادب  
زمخشری این واژه معادل « جعلیة » عربی آمده و در تذکرة الاولیای عطار مکرر به کار رفته  
از جمله : « روزی به طلب وام داری رفته بود ، آن وامدار در خانه نبود . چون او را ندید  
پایمزد طلب کرد . به نقل لغت نامه دهخدا ذیل پایمزد ) .  
« هیچ چاره ندانستم جز این که این سخنها بر این دیوار نبشتم تا اگر وقتی به زیارت  
من کسی بیاید ... این سخنها و پندهای من پایمزد آن کس باشد. » ( قابوس نامه ، تصحیح دکتر  
یوسفی ، ص ۵۰ ) .

در متن های کهن نزدیک بدین معنی « پارنج » نیز به کار رفته :  
مغنی را که پارنجی بدادی به یک داستان کم از گنجی ندادی  
( راحة الصدور راوندی ، چاپ اروپا ، ( ص ۳۶۸ ) در تعلیقات کتاب ( ص ۴۹۴ ) « پارنج »  
به « زری که به شاعر یا مطرب دهند » . معنی شده است .

پایندان = ضامن :  
گرو بستان نه پایندان و سوگند که پایندان نباشد همچو پابند  
سعدی ( به نقل جمال زاده ، فرهنگ عامیانه ، مقدمه ، ص ۶۲ ) .  
از این واژه « پایندیدن » ( = ضمانت ) و « پایند نامه » ( = ضمانت نامه ) می توان  
به کاربرد .

پول انگیز = کسی که به زور از مردم پول می گیرد .  
در راحة الصدور راوندی بدین معنی و جوه انگیز به کار رفته : « و کار وزارت این  
ساعت به شاگرد غلامی آمدست ، هر چه عوان تر و جوه انگیز تر است بازار او تیز تر است ،  
( ص ۱۲۹ ) و نیز « کارخواجگی باعوانی افتاد ، هر که جوه انگیز تر و درویش آویز تر و  
خونریز تر و زیر می شود ( = ۲۴۱ ) .

تماشاگاه = منظر ، جایی یا ایوانی که از آنجا مراسمی از قبیل جشن و سوکواری  
را تماشا می کنند :

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز دست غیب آمد و بر سینۀ نامحرم زد

( حافظ )

تندیسه = تمثال و مجسمه ، در متون قدیم تندیس بدین معنی آمده ( کامل التعبير ،  
به نقل مجموعه مقالات تحقیقی ، اهدا به هانری ماسه ، ص ۷ ) در فرهنگ فارسی دکتر معین  
تندیس و تندیسه هر دو آمده است . ۱ .

تنگ باب = عزیزالوجود ، آنچه به دشواری به دست آید :

۱ - پیکر ، پیکره ، هم به معنی مجسمه آمده در گرشاسپ نامه . ( حبیب یغمائی )



صاحب سران همه بانگ بر ایشان زدند کاین حرم کبریاست بار بود تنگ یاب دیوان خاقانی ، ص ۴۴

**خشک بند = پانسمان :** « جراحان را حاضر گردانید تا جراحات را خشک بند کردند ، تاریخ ابن بی بی ، ص ۱۹۹ دستنویس). زخم بندی هم در این معنی به کار می برند .  
**خمشانه = حق السکوت .** در تاریخ اولجایتو ( چاپ نگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۱۹۶ ) آمده : « خواجه ، امیر را خمشانه داد و زبان گویای اوساکت کرد . »  
این واژه در فرهنگ فارسی دکتر معین نیز آمده اما شاهدهی ذکر نشده ؛ و نگارنده تنها به شاهد مذکور برخورده است .

**خود پذیرائی = سلف سرویس .** Self service ( انگلیسی ) . رستوران یا کافه یا فروشگاه‌های که در آن پیشخدمت نیست و مشتریان خود غذاها و آشپزها بر می دارند . و غذا صرف می کنند و وجه آن را به صندوق می پردازند ( رك : فرهنگ فارسی دکتر معین ۴ : دوم : ۱۶۹ ) .

**خودکامه = مستبد .** خودسر ، خود رأی . چون ساز رحیل کردم آنچه نصیب من بود ، پیش تو فرستادم تا خودکامه نباشی ( قابوس نامه ، ص ۴ ) .

**دیده بانی = محلی که دیده بان از آنجا مراقبت می کند .** ( برج دیده بانی ) این واژه ترکیبی است از صفت « دیده بان » مفید معنی مکان ، نظیر بیداری و شهر بانی . دیده بانی به معنی مذکور در متن های کهن به نظر نرسید و به جای آن دیدگاه آمده : « بر آن موضع دیدگاهها ساختند که پیوسته دید با مسلمان آن طرف نگاه می دارد » « راحة الصدور چاپ اروپا ، ص ۲۸۹ ) ، امروزه دیدگاه ( به سکون دال ) در معنی نظر و جنبه استعمال می شود : از دیدگاه فلسفه . از این رو « دیده بانی » با آنکه در فرهنگها ضبط نشده و با آنکه معنی حاصل مصدر ( عمل دیده بان ) نیز می دهد ، برای معنی پیشنهادی ( محل مراقبت ) متناسب است .

**دیر یاز = بطیء الحركه ،** آنچه کند حرکت کند :  
بدین معنی « کندرو » نیز می توان به کاربرد ( وسایل نقلیه کندرو ) اما درهمه موارد صادق نیست چنانکه در روز و شب و زمان ومدت متناسب به نظر نمی رسد :  
اگر چند باشد شبی دیر یاز برو تیرگی هم نماند دراز شود روز چون چشمه رخشان شود زمین چون نگین بدخشان شود ( راحة الصدور ، ص ۳۴۸ ) .

باید بگوییم که این واژه اغلب در معنی دراز به کار رفته :  
عشق من بر گل رخسار تو امروزی نیست دیر یاز است که من بلبل این بستانم ( اوحدی به نقل بهار عجم )  
اما چون این معنی امروز از میان رفته است استعمال آن در معنی بطیء الحركه متناسب به نظر می رسد .

رسته = صنف ، گروهی از مردم که دارای يك شغل هستند ، این واژه را فرهنگستان ایران به همین معنی مقرر داشته و بجاست ، اگرچه در متن‌های کهن به معنی صف ورده به کار رفته است :

« و نمارق مصوفة ، وبالشها نهاده بر رسته . »

(کشف‌الاسرار ، میبیدی ، ۱۰ : ۴۶۷)

**روشنگر** = بیان‌کننده ، روشن و واضح‌کننده :

گرچه تفسیر زبان روشنگر است لیک عشق بی زبان روشنتر است

مثنوی ۱۱۳

در فرهنگ آندراج به معنی برهان و واضح‌کننده مطلب و نیز به معنی صیقلگر به نقل از « بهار عجم ، آورده و این شعر را از ابوطالب کلیم ذکر کرده :

درین عهد از رواج تیره روزی کس آینه به روشنگر نیارد .

امروز واژه روشنگر به معنی مبین و روشن‌کننده به کار می‌رود : « این واقعه روشنگر این حقیقت است که ... » و اگرچه الحاق « گر » به صفت نادر و ظاهراً سماعی است اما رواست که به کار رود چنانکه مولانا به کار برده است .

**زه‌زاد** = توالد و تناسل ، از یکدیگر زادن و فرزند آوردن .

**شبخانه** = آسایشگاه فقرا در شب . Asile de huit ( فرانسوی ) جایی بوده است

که در قدیم پادشاهان و بزرگان برای فقرا می‌ساخته‌اند که شب را در آنجا به سر برند :

بنا کرد ونان داد ولشکر نواخت شب از بهر درویش شبخانه ساخت

سعدی

( رك : فرهنگ عامیانه ، جمال‌زاده ، مقدمه ، ص ۲۶ ) .

**شناسه** = کارت معرفی ، معرفی‌نامه . اسم مرکبی است از « شناس » ( ریشه فعلی ) +

« ه » مفید معنی ابزار و وسیله ، نظیر ماله و آتش‌زنه ، استره ، رنده ، گیره و جز آن .

این واژه در فرهنگها نیامده اما قیاساً درست است و نخستین بار دکتر پرویز نائل خانلری

در دستور زبان فارسی ( ج ۱ ، ص ۳۱ ) در معنی ضمائر متصل به فعل ( گفتم ، گفتی . . . ) به کار برده است .

**کارسازی** = تدارك دیدن ، تدبیر :

سیاوش از ایران کارسازی کرد و با غلامان خود روبه راه نهادند . ( داراب‌نامه ، ۱ : ۲۲ ) .

فالمدبرات امرأ ، به فرشتگان که به فرمان کارها می‌سازند و بازمی‌اندازند . ( کشف‌الاسرار ، ۱۰ : ۳۶۳ ) .

حال وی بگفت و آنگاه باز نمود که اختیار ما بر تومی‌افتد ، باز گرد و کار بساز . ( تاریخ

بیهقی ، به نقل فرهنگ دکتر معین ) .

این واژه در معنی تأدیه استعمال می‌شود اما می‌توان به جای آن « پرداختن » به کار برد .

کارسازی در معانی دیگر نیز به کار رفته ، اما چون امروز آن معانی از میان رفته است ، حصر آن در معنی مذکور بی‌اشکال است .

در متن‌های کدن ، در معنی تدارك ، لغت «کارراستی» هم آمده : « این کلمات در مسامع اشرف خدایگان مکان پذیر شد ، کارراستی فرمود » ( تاریخ اولجایتو ، دستنویس ، ص ۶۲ ) .

در آن کار راستی بر ذات شریفش مرضی نامرضی عارض شد ( همان کتاب ، ص ۸۰ ) .  
**کشکاب** = کشک در آب مالیده شده ، آب کشک :

در فرهنگ فارسی معین آمده : « کشک با آب ساییده که نان در آن ترید کنند و خورند ، اما رواست که در معنی مطلق آب کشک که هنگام ساییدن حاصل می‌شود به کار رود : در « کامل‌التعبیر » ظاهراً به همین معنی آمده : ( مجموعه مقالات ، ص ۹ ) .

**کمانه آسمان** = قوس قرح در این معنی « آرفنداک » هم به کار رفته ، اما « کمانه آسمان » بر آن رجحان دارد و بهتر از هر دو « رنگین کمان » است .  
 واژه کمانه آسمان در کامل‌التعبیر ( به نقل مجموعه مقالات ، ص ۹ ) آمده است .

**لکانه** = سوسیس یا کالباس . در برهان قاطع به معنی روده گوسفند به گوشت آکنده و پخته است و معرب آن « نقاق » است . در مقدمه الادب زمخشری لکانه ، سختو با ( آش شکمبه ) معنی شده است - ( چاپ دانشگاه ، ۱ : ۳۴۵ ) . ناصر خسرو گوید :

از پس دیوی دوان چو کودك لیکن رود و می است و زلیبیا و لکانه  
 رك : آیین شهرداری در قرن هفتم ( ترجمه معالم‌القربه ) از نگارنده ، ص ۸۲ و نیز فرهنگ اسدی و برهان قاطع .

**موشك** = ایزاری جهنده که به قضا پرتاب می‌شود . . . در متن‌های کهن به معنی ایزاری برای آتش‌بازی بوده که به شکل موش می‌ساختند و به جای دم آن چوب باریک بلندی نصب می‌کردند و آن را آتش‌زده به بالا می‌انداختند ( رك : فرهنگ فارسی معین ) .

روزی لعابی ( بازیگری ) به خدمتش آتش‌بازی می‌کرد ، موشکی هوایی از پیش قدم مبارک ( خدا بنده ) افتاد . ( تاریخ اولجایتو ، ص ۲۳۸ ) .

صدها چراغ بر ریسمانها تعبیه کنند و موشکها بر اطراف آن بپندند . . . ( حبیب‌السیر به نقل فرهنگ فارسی معین ) .

**نگرش** = ملاحظه و نظر . این واژه را می‌توان در جمله‌هایی از قبیل « پرونده را پس از ملاحظه و اظهار نظر پیش‌فلانی فرستاد » ، « در این کتاب ملاحظات لازم به عمل آوردم ، به جای « ملاحظه » به کاربرد :

نگارینا بکن نگرش به کارم چو می‌دانی که من ز غمت فکارم  
 ( المعجم ، ص ۷۵ )

« اندرین نه خرد باشد و نه جمعیت ، که مرچنان خداوندی دارد که چندین نگرش کند ( تاریخ سیستان ص ۲۶۴ ) .

در این عبارت از تاریخ سیستان هم نزدیک بدین معنی به کار رفته : « ( ابراهیم ) گفت : با این مرد ( یعقوب لیث ) به حرب هیچ نیاید ، که سپاهی هولناک دارد و از کشتن هیچ باک نمی‌دارند و بی‌تکلف و بی‌نگرش همی حرب کنند ( ص ۲۰۸-۲۰۹ ) .

**نمودار** = گرافیک (graphique) جدولی که صعود و نزول تعداد محصول، مصنوع، واردات، صادرات و غیره را با ترسیم خطوط نشان می‌دهد (فرهنگ فارسی معین):  
 تو از این مواظبت بی‌نیازی و از این نمودارات مستغنی (اغراض السیاسه، نسخه خطی، ورق ۱۸ - ر و ۱۹ پ ... نسخه زیر چاپ ص ۳۰)  
 جهانیان را مقرر است که بدیهه رای و اول فکر شاهان شاه دنیا ... نمودار عقل کل و راهبر روح قدس است. (کلیله و دمنه - تصحیح مینوی ص ۲۶)  
 در «الفهیم ابوریحان» و متن‌های دیگری نیز به صورت مفرد و جمع (نمودارات) به کار رفته و غالباً در معنی راهنما و نقشه و نشان است.

**نموده** = مثال، شاهد دستوری: «مقابله آن است که به هر سو نگریم. اگر آنجا چیزها بود از یک گونه کمترین بفکنیم، و زانک بیشتر است همچندان نیز بفکنیم و نموده او مثلاً به یک سو صد و دوازده درم است و به دیگر سو سیزده ستیر آهن و دوازده درم.» (الفهیم ۴۸، ۴۹، به نقل فرهنگ دکتر معین) و رک: کشاف اصطلاحات الفنون ذیل «مقابله»  
**همبر** = هم‌قطار. در متن‌های کهن به معنای هم‌نشین، قرین و نظیر، برابر، همراه آمده: هر کسی و هر تنی با کردار خویش همبر و همسر کرده (تفسیر کشف الاسرار، ۱۰: ۴۰۱). در فنون فضل و دانش و در همه روی زمین همبر و همتا ندارد از حدیث و از قدیم. (دیوان سوزنی، ۲۰۲)

**همچند** = معادل (équivalent فرانسوی) «واژه‌های نو، فرهنگستان ایران»: گردش آن خط بر آن جایگاه زمین، همچند گردش آفتاب بود بر فلک. (دانشنامه علایی، الهی، ۲۱، به نقل فرهنگ فارسی دکتر معین). «اسب را بیاورند، ازین ابرشی توسن همچند پیلی» (سک عبار، ۱: ۴۲، به نقل فرهنگ فارسی دکتر معین).  
 «[تاجه] به بزرگی همچند دجله بغداد باشد» (جهان نامه، محمد بن نجیب، به کوشش دکتر محمد امین ریاحی، ص ۵۱)، و نیز رک همین کتاب ص ۱۰۴ و ۴۷.  
**هوده** = نتیجه، اگرچه در ادب فارسی بیشتر در معنی سود و فایده و ثمره به کار رفته اما با اندک تسامح می‌توان آن را به معنی «نتیجه» گرفت، بخصوص که «بیهوده» بیشتر در معنی «بی نتیجه» استعمال شده و می‌شود.

در کتاب «روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات»، کلمه «هودبری» (= هوده بری؟) ظاهراً به معنی اقطاع و سیورغال و تیول آمده است، رک: کتاب مذکور، ج ۲، ص ۴۳۶.  
 احمد کسروی این واژه را در معنی نتیجه و سود مکرر به کار برده است.

**همزاد** = دوقلو، توأمان.  
 این واژه به معنی هم سن و همسال نیز آمده، اما می‌توان در معنی اخیر همان همسال را به کار برد.

و جای آن بمناسبت معنی لفظ هم آورده اند

بجست این لفظ را در نسخها بصورت های مختلف نوشته اند. صورت انتخاب شده از ماده خوردن است بجای بخورد. در ابیات شاه داعی خه بجای خورد آمده اوحیات خضر شده کینه نظر مبیات هر زنده دل کش ای می تحقیق نوشند چنانکه می خیتن را بجای می خزند آورده، بزار پیرمه از عشق مین وزهید مرید زهد خهن کش وچی می خیتن .

یعنی چون باهر بی اصولی احسان بلکنی در میان شان صاحب قبولی که مرد خدا هم بخورد و از خوان احسان تو بهره مند شود -

۴۳ نِعْمًا قَالَ خِيَا طِمُوَصِلِ لِمَا جُورَلَه قَدَرُ فَفِصِلِ

نعمًا . نِعْمَ فعل مدح است که میم آخر آن در میم ما موصوله ادغام و عین لهغل بمنابعت کسره ما قبل مکسور شده .

مَوْصِلِ بفتح میم و کسر هاء شهری است مشهور از کشور عراق .  
مَا جُورِ اسم مفعول از اجاره بمعنی اجیر و مراد شاگرد است

قَدَرُ فعل امر حاضر از تقدیر بمعنی اندازه گرفتن است . ترکیب قَدَرُ فَفِصِلِ بجای مثلی است که در فارسی میگویند اگر نکرده پاره مکن .

یعنی در شهر موصل خیاطی بشاگرد خود چند نگو گفت که اندازه بگیر پس پاره کن

۴۴ سخن سهل است بر طرف زبان گفت نکه کن کان سخن هر جا توان گفت

۴۵ غراز موملشنیه واهر کس مگی را کجی میبری خهتر ورا اندا

میشنه بجای میشنوی آمده و هم بدل از یا ضمیر مخاطب است . داعی گوید: همی خنت نه

دلیل آنکه لفظ و تو میشنه گش برت از بانک و از صدای خالقن -

مَلَّی باضمه آئینتَه لَفْجَه کاف فارسی بجای مگر فعل هنی از گفتن آمده تا بلفظ مَلَّی بکسر کاف  
فارسی معنی مگیر مشتبه نشود. شاه داعی گوید: نیکت میگوت داعی قش مَلَّی بَد مغز و  
توبد کردار مَشوت.

حَبِی بجای جامه آمده و در نسخه‌ها بجزیف جمع و جمعی نوشته اند. داعی  
گوید: سر از گریین <sup>عشقش</sup> عمر حسن یار او در بر عشق حبه جان و بر بکان لم لم.  
خهتر در اکثر نسخه‌ها باین صورت نوشته اند و ظاهر باضم اول بمعنی خوبتر آمده.  
داعی گوید: تو خلو خه اگر آوار و مسکنت داعی که خاص و عام و توانکنه بیترین خیر  
اکون هم میان مردم خه بجای خوب متداول ست. و در نسخه چاپ بروخیم زوتر  
ثبت شده مخفف زود تر و باین نشانی میتوان گفت در اصل بجای خهتر لفظ گهتر  
بوده مخفف گاهتر چه گاهتر بمعنی زودتر و پیشتر می آید مثلاً میگویند من گاهتر از تو آخ  
یعنی زودتر و پیشتر.

بر انداز در نسخه‌ها هدا انداز و بدانند از نوشته اند و درست نیست. بر انداخت و بر  
که اکنون هم میگویند بمعنی اندازه گرفتن و رسیدگی کردن ست. چنانکه شیخ در مقدمه  
باب هفتم بوستان گوید: نباید سخن گفت تا ساختن نشاید بریدن ندیدند <sup>ختم</sup> بمعنی اندازه گرفتن  
یعنی اگر از من میشنوی راز خود را با هر کس نیاز موده مگوی. چون جامه میبری انرا  
هتر با بیشتر بر انداز کن که کوتاه یا دراز نشود و از کار خود پشیمانی و درد سر نبینی.

ع خَفِي السِّرِ لَا تُودِعُ خَلِيْلَكَ حَدَارًا مِنْهُ أَنْ يَنْسِي خَمِيْلَكَ

خَفِي السِّرِ بوجه اضافه صفت بموصوف ست بجای السِّرِ الخَفِي.

لَا تُودِعُ فعل هنی از ایداع ست بمعنی چیزی را بکسی سپردن (و د بعد کردن).

جِذَارًا مَكْرَحًا مَصْدَرٌ بِأَبٍ مَفَاعَلَةٌ سِتٌّ مِنْ مَادَّةِ جَذَرَ بِمَعْنَى تَرَسٌ وَبِرْهِنٌ ذِائِشْتَنٌ  
وَلِيٌّ مَعْنَى مَشَارِكَةٌ دَرَانِ اِعْتِبَارٌ نَشَدَةٌ .

یعنی در این بیتها ن خود را بدوستت بسیار و با او در میان مگذار بترس از اینکه او نیکی  
ترا در باره خود فراموش کند .

۴۷ مَكُوْبًا دُوسْتٌ مِیْکُوْمُ جِذْرًا لَکَ سِتٌّ کِهْ گِرْدِشْمَن شُوْدِیْمْ هَلَاکًا سِتٌّ .

۴۸ تَوَارِذِشْمَن بَتْرَسِیْ غَافِلٌ اَز دُو سِتٌّ کِهْ غِثْ دِشْمَن بُیُوْتِ اَتِ بِنَسِلِدْ بُیُوْتِ

غِثْ بِنَجَایِ اَکْرَتِ اَمَدَه . شَاهِ دَاعِیْ کُویدِ عَیْنَهْ ذَاتِ وَصِفَاتِ هَسْتِیْ مَطْلُوقِ تَوَهْدِ نَبِیْشِ  
مَطْلُوقِ نَمَخَهْ غِثْ عَیْنَهْ صَافِیْ بُیُوْتِ وِیَاکَ .

بُیُوْتِ بِنَجَایِ بَیَا شَدِ اَمَدَه یَا لَبِشُوْدِ .

اَتِ - بِنَجَایِ تَرَا اَمَدَه . دَاعِیْ کُویدِ : اَعْرُوقِ عَیْرِ فَرَا تِ دِیدِ دَرِ رُوشَانِ هَسْتَنِ . زَوَانِ سَبَرِ  
دَلِ اَسِیَاکِ اَرَوَازِ عِیَانِ وَا پَرِسِ

بُنَسِلَتِ . این لفظ در نسخه‌ها مختلف و مغلوط نوشته شده و ظاهر در اصل بِنَسِلَتِ  
بِنَجَایِ بِنَسِلِدْ مَانَدِ بُنِذِشْتِ بِنَجَایِ بِنِذِشْتِ . (در بیت ۱۲)

یعنی تو از دشمن مترسی و از دوست غافل که اگر دشمنت شود دوست ترا می‌کشد .

۴۹ یَقُوْلُ الرَّاجِزُ اَبْنِیْ لَا تَلَاعِبُ اِذَا کَمَّ تَحْمِلُ نَبْشِ الْمَلَاعِبِ

الرَّاجِزُ اسْمُ فَاعِلٍ مِنْ مَادَّةِ رَجَزَ بِمَعْنَى خَوَانِدَنْ سَعْرِ رَزَمِ بِحَرْزِ حَرْزٍ وَا نَزَا اَزْ حُزْرَهْ کُویدِ

دَر هَمْدِ نَسَخَهْ هَا اَنْزَا حَرْزِ نُوْشْتَهْ اَنْدِ وِلِیْ رَا حَرْزِ اَنْسَبِ وَا وِلِیْ سِتٌّ .

اَبْنِیْ مَنَادَایِ مَضَافِ بَضْمِ مَسْکَمِ سِتٌّ بَا جَدِّ حَرْفِ نَدَا . اِسْمُ لَفْظِ دَرِ نَسَخَهْ هَا اَبْنِیْ حَرْزِ

لَا تَلَاعِبُ فَعْلٌ لَفْظِ مَخَاطَبِ اَزْ اَبَابِ مَفَاعَلَهْ سِتٌّ . وَا لَا اَلَاعِبِ بِنَجَایِ اَنْ دَرِ نَسَخَهْ هَا غَلَطِ سِتٌّ

تَبَش در همه نسخه‌ها بی آنکه توجیه معنی داشته باشند بسط نوشته‌اند.

المَلَّاعِب باضم ميم اسم فاعل فرزند فیه لعبت از باب مفاعله.

یعنی آن مرد جز خوان میگوید ای فرزند هرگاه تاب جنگاری و چالاکی همبازی براندازی با او بازی مکن.

ه چه خوش گفت آن پسر با یار طناز که درنی بسته آتش هینداز

طناز صیغه مبالغه از طنر بمعنی فسوس و شوخ بی پرواست و از مضمون مصراع د

این بیت معنی کنائی آن بر دست یعنی دست بکاری که یارای انجام دادن آنرا ندارد

حزن و آشوبی را که نمیتوانی فرونشانی بریا مکن.

ه کُری ثم دې که ابرو و اجونی گفت خرم تش کت قلاشی تون اشفت

کُری باضم اول و یاء وحدت بمعنی پسری آمده.

تم مرکب است از ميم مضمون بجای من و م ساکن ضمیر متکلم که در معنی فاعل فعل بعد از آن

میشود و فعل دى بوسیله آن معنی دیدم میدهد.

دى بجای دید آمده. شاه داعی گوید، انشواکه خواجه مدیسه امعراج کیش نظر

اس دى نه ساق عرش نوشته یکی خلا.

ای باهنر مکسور بجای یک آمده چنانکه داعی گوید، غزنه تحت ای ذره تون تمیز

و اذنه تورسک قند از مویر.

رو مخفت روزست. داعی گوید: نه هر که می بنم امر و کمال دعوی هست ولی و دی

که و عالم که میرست و کمال.

جونی مخفت جوانی (جوان بایاء وحدت) آمده و اگر الف انرا هم بنویسند خوانده میشود.



مَرَمِ مَرَكَبَتِ اَز مَرِه بَجَايِ مَرَنِ فَعَلْ هُنِي اَز رَزْدَنِ و سِمِ ضَمِيرِ مَتَكَمِ . شَاهِ دَاعِي كَوِيدِ : تَوَجُّرْخِ  
اَوْزَه (رِزْنِ) و دَسْتِ و صَالِ اَوَاوِشَانِ .

تَشِ مَرَكَبَتِ اَز تِ ضَمِيرِ خَاطِبِ مَتَّصِلِ و شِ زَائِدَه دَاعِي كَوِيدِ : قَرَبِ تَشِ وَا تِ هَرَكِه  
بُوتِ و لِي چِرْمَانِ نِي كِه وَا تِ وَا تِ تَوَهْنِ .

قَلَّاشِ بَتَجْفِيفِ لَامِ سَجْنِ تَلِجِ و دَشْنَامِ سَهْ و لِي دَر فَرَهَنگِهَانِيَا سَدَه - قَلَّاشِ شَرِ بِيْتِ  
شَاهِدِ دَاعِي هَمِ ظَاهِرِ اَهْبِيْنِ مَعْنِي سَهْ : لَوْ حَيَاتِ فَرَا اَز مَرِدِ زَبْرِي مِيكَانَدِ قَلَّاشِ مَه  
مِي دِيْتِ شَكْرِ شَرِي مِيكَانَدِ .

نَتُونِ مَخْفَفِ نَتُونِ آمَدَه . دَر نَسِخَه هَا بَا اَلِفِ نُوْشْتَه اَنَدِ و حَذْفِ اَلِفِ دَر اِيْنِ سَبُوْهِ <sup>بِهَرِ سَهْ</sup>  
اِسْتَفْتِ مَصْدَرِ مَرَحْمِ سَهْ بَجَايِ شَفْتِ اَكْتُونِ هَمِ دَر تَوَابِعِ شِيْرِ اَز جِيَا شَفْتِ مَرَحْمِ <sup>بِيْتِ</sup>

يَعْنِي يَكِ رُوْزِ سَبْرِي دِيْدِمِ كِه بَا جَوَانِي كَهْتِ مَرَا مَرَنِ وَا زَارِ مَرَسَا كِه سَجْنِ تَلِجِ و دَشْنَامِ مَعْنِي <sup>سَبْدِ</sup>

۵۲ اِنِ اسْتَحْسَنْتَ هَذَا الْقَوْلَ لَعَبِكُمْ قُلِ اللّٰهُمَّ تَوَرَّقْ قَبْرَ سَعْدِي

يَعْنِي چِنَا نَجْهَ اِيْنِ سَجْنِ بَا اِيْسِ اَز دَر گَدَنَشْتِ مَنِ نِيكُو يَافِي بَلُو خَدَا يَا اَرَا مَكَا هِ سَعْدِي  
بِهَرِ تَوَرَحْمَتِ خُوْدِ رُوْشَنِ دَارِ .

۵۳ چه باشد اگر رحمت پارسائی کند در حق درویشان دعائی .

۵۴ کُنْزِيْتِ بُوَا زِي ثَخْنِي كِتِ شَفْتِ بَلْغِي رَحْمَتِ و سَعْدِ بَا كِيْسِ اَكْمِ كَهْتِ

اَزِي بَجَايِ اَز اِيْنِ آمَدَه دَاعِي كَوِيدِ : تَبَارَكَ اللهُ اَزِي كَارْخَانَه اِدَاعِي بِنِي رُوَا نَه اَزِي  
كَارْخَانَه حَكْمِ قَضَا .

ثَخْنِي . دَر هَمِ نَسِخَه هَا مَعْنِي نُوْشْتَه اَنَدِ و لِي حُدُودِ اَصْلِ ثَخْنِي بُوْرَه چِه مَعْنِي دَانَسْتِنِي <sup>اَسْتِ</sup>  
نَه شَفْتِنِي و كَهْتِنِي و دَلَا اِيْنِ صَوْرَتِ بِيْتِ اَوَّلِ وَا خَرَابِيَا مَحْمَلِي مَشْتَمَلِ بَرِ اَلْفِظِ سَجْنِ خَوَا هَكْدِ .

## خاطرها

سی و دو سال پیش که چند صبحی بود وارد خدمت دیوانی شده بودم (که ایکاش نشده بودم که بی اجر بودم) در دالانهای باریک و تاریک وزارت جلیله کلاخه، در میان جمعیت پر جنب و جوش «ارباب رجوع»، که صبح ناشتا حساب سرگردانی خورده و «طبق عرف سنواتی» به دنبال «نخود سیاه» در تلاش و تکاپو بودند، مرحوم ملامحمد حسین، فاضل تونی، رحمة الله علیه، دانشمند عالیقدر و استاد بزرگوار را دیدم که در سرسرای مقابل در ورودی وزارت خانه مبهوت ایستاده و راه به جایی نمی برد. پیش دویدم و دستش را بوسیدم.

فرمود: مبصر، این جامشغول کارشده؟ (آن مرحوم همواره بنده را به این اسم می خواند)

- بله قربان .

- اطاق این پسره (به کسر اول و دوم و سوم) را میدانی کجاست ؟

- کدام پسره قربان ؟

- ابوالقاسم خان را میگم .

- کدام ابوالقاسم خان ، قربان ؟

- مبصر تو که این قدر خنگ نبودی ! همین وزیر تو نه میگم .

- جناب آقای فروهر را میفرمائید ؟

- بله خودشه !

- اطاقشون ، قربان ، در «حوزه وزارت» طبقه بالاست. اجازه بفرمائید در خدمتون

بیام عرض کنم .

اطاق «مقام وزارت» را از دور به استاد نمودم و با آن که استاد بهترین وسیلت تقرب به ساحت وزارت بود خود پیرامون آن نگشتم. مرحوم فاضل با تشدد فرمود: «مبصر، چرا خشکت زد؟ توهم بامن بیا» استاد به طرف دفتر وزیر به راه افتاد. پیشخدمت که او را نمی شناخت مانع شد و با تعجب و اعتراض گفت «کجا؟!»، مرحوم فاضل چنان نهیب سختی به او رفت که خدا بیامرز «حاجب» جا زد. داخل اطاق وزیر شد و مرا هم امر کرد داخل شوم.

مرحوم فروهر سرگرم مطالعه «گزارشات واصله» بود و شادروان اعتماد مقدم (که اسم کوچک او را فراموش کرده ام) رئیس حسابداری هم پشت سر او ایستاده بود. مرحوم فاضل آهسته و بی صدا به میز وزیر نزدیک می شد. بنده هم ته اطاق به دیوار چسبیده بودم و باهول و هراس صحنه را تماشا می کردم. بمحض اینکه مرحوم فروهر استاد دیرین خود را در یک قدمی رو بروی خود دید یکباره از جای برخاست و دست بر سینه تعظیمی چاکرانه نمود، «تعظیمی که بندگان به خداوندگاران خود کنند. از پشت میز عریض و طویل وزارت با شتاب به کنار آمد، خم شد و دست استاد را بوسیدن گرفت .

مرحوم فاضل تونی به زنده دلی و تردماغی و مزاح های نمکین و لطایف شیرین شهرت داشت.

- خوب، ابوالقاسم خان، وزیر شدی؟! مرحوم فروهر که مردی بسیار مؤدب و باآزم بود سرخ شد و در حالی که سر بزیر افکنده بود گفت:

- بنده که لیاقت شاگردی استاد را ندارم، اما همیشه همان غلام قدیمی هستم. مرحوم فاضل نامه‌ای از جیب بغل درآورد و گفت: «این کاغذ را... که هم دوره این مبصره، از مشهد بمن نوشته و شکایت کرده که بهش قول داده بودند وقتی به مشهد رسید حق الكفاله بهش بدهند اما شش ماهه که نداده اند. کاغذش را به تو میدهم که خوب بخوانی (اما نه مثل درسات که سرسری میخواندی اگر حرف حسابی داشت البته احقاق حق بکن. باز هم باطنز و تمسخر: «ابوالقاسم خان، تو که بدقول نبودی!..»

این بار مرحوم فروهر هرچه کرد نتوانست از خنده خوداری کند. مرحوم فروهر نیز خود مردی شوخ و بذله‌گو و خوش‌خنده بود. قهقهه‌های شمرده و پرطنین او که از ته دل برمی آمد دل دوستان و همکارانش را مالا مال از شادی و سرور می‌کرد.

کاغذ را دودستی از استاد گرفت و عرض کرد: «اطاعت». استاد چون دید که شاگرد قدیمی از مزاح او سرحال آمده و نشاطی یافته است لطیفه‌ای دیگر که در معنی اندرزی پرمغز بود به وی ارزانی داشت و بالحن طنز آمیزی فرمود:

«ابوالقاسم خان، وزیر شدن آسونه (به فتح نون)، آدم شدن مشکله! وزیر که شدی!..» مرحوم ابوالقاسم فروهر با حجب و حیا و فروتنی و ادب در برابر استاد که ویژه افراد تربیت یافته در خانواده‌های کهن و اصیل ایرانی است، با گشاده رویی آمیخته به آزم جواب داد: «سعی می‌کنم، قربان، کم کم آدم هم بشم!»

مرحوم فاضل یکی از آن خنده‌های «تودلی» خود را سرداد و فرمود: «بینیم و تعریف کنیم!». آنگاه به این بنده که مجسمه وار همچنان پای دیوار ایستاده بودم، اشاره فرمود و گفت: «این مبصر درسش خوب بود. حالا اگر این جا هم کارش خوب است و از او راضی هستی از این کفاله مقاله‌ها به او هم بده. خوب من دیگر کاری ندارم، خدا حافظ.»

مرحوم فروهر باز دست استاد را بوسید و به بدرقه او پشت سر استاد به راه افتاد. مقابل پله‌های در بزرگ وزارت خانه اتومبیل پلاک شماره ۵ پرچم سه رنگ وزارتتی حاضر بود. دربان جلو دوید تا در اتومبیل را، برای کسی که «مقام وزارت» در برابر او آنهمه خاکسار است، باز کند ولی رئیس اداره انتظامات بر او سبقت گرفت و در را او باز کرد.

مرحوم فاضل که آخرین فرصت را نیز برای مزاحی دیگر به دست آورده بود در حضور همه غاشیه‌کشان به فروهر فرمود:

«اتومبیل مال خودت. من با همین عصا که آمدم برمی‌گردم. تو هم برو به کارهات برس.» مرحوم فروهر تعظیمی کرد و به دفتر وزارت بازگشت.

مرحوم فاضل تونی نیز عصا زنان به خیل جمعیت عابران پیوست. خداوند روان پاک هر دورا غرق در شادی و آمرزش فرماید. بزرگ مردانی بودند که رفتند.

در روزگار ما ادب و سپاس در حکم سیمرخ و کیمیاست.

## مدرسه دارالفنون

۶

معلم علم معادن مسیو چونظای نمساوی است و مترجم میرزا رضای کاشانی است . بعد از دو ماه از تعلیم شاگردان خود مأمور به بازدید معادن شد و شاگردان خود را همراه برد و از دولت مخارج زیاد و انعام به آنها مرحمت شد و اکنون سنگهای گوناگون از معادن دماوند و مازندران آورده اند و می خواهند در دارالخلافه امتحان نمایند تا هر یک مقرون به صرفه باشد در آن معدن کار نمایند و شاگردان مشارالیه پنج نفرند .

\*\*\*

معلم علم طب و جراحی مسیو پولاک نمساوی و مترجم او محمدحسین خان قاجار است بیست نفر شاگرد اوست ، و در کمال نظم و خوبی تحصیل می نمودند تا اینکه علم تشریح را که در سایر مدارس دول خارجه از قرار تقریر معلم در یک سال تحصیل می نمایند در سه ماه فارغ شدند و بعد از آن شروع به علم معرفت ادومه و اسباب و علامات معالجه نموده اکنون به مقامی رسیده اند که معلم ایشان بنا دارد در هفته آینده آنها را به مریضخانه برده کیفیت معالجه را بیاموزند و در این اوقات معلم ایشان قرارداد که هر وقت در شهر معالجه غریبی از قطع و کسر و سایر اعمال یدجراحی می کند دو نفر از شاگردان قابل صاحب نشان و سه نفر دیگر از سایر همراه خود می برد و به ایشان می آموزد که در کار خود مهارت کامل بهمرسانند .

\*\*\*

معلم علم طبیعی و دواسازی مسیو فتکی و مترجم او نیز میرزا رضاست شاگردان مشارالیه هفت نفر و در علم خود کمال سعی نموده و خوب ترقی کرده اند چنانکه در امتحان اول دو نفر آنها صاحب نشان شده اند .

\*\*\*

معلم درس فارسی و عربی عالیجناب شیخ محمد صالح است که مردی زاهد و مقدس است و به بیست نفر از شاگردان مدرسه که در فارسی و عربی چندان مهارتی نداشتند درس میگوید ، وقت ظهر مؤذن مخصوص دارالفنون اذان می گوید و عالیجناب مشارالیه در حجره وسیعی که بجهت نماز مقرر است بنماز ایستاده شاگردان مدرسه و سایرین اقتدا نموده به جماعت نماز می گذارند و دعا به ذات اقدس همایون می کنند .

متملمین هندسه که در نزد عالیجناب میرزا ملکم دو درس می خواندند یکی درس عام که جمیع شاگردان را درس می داد و یکی درس خاص که به دوازده نفر شاگردان با استعداد مطالب عالی هندسه را درس می گفت . این چند نفر بسیار خوب ترقی کرده اند چنانچه علم حساب را از جمع و تفریق و ضرب و تقسیم و عدد کسور و عدد دسیمال و اربعمتناسبه و جذر و کعب ، لگاریتم و مقدمات تحریر به اتمام رسانیدند و حال شروع به ژئومتری که علوم اشکال و مساحت است نموده اند و شاگردان توپخانه مراتب حساب را به اتمام رسانده اند و در جبر و مقابله تا تساوی درجه دوم به چند مجهول دیده اند و علم توپخانه را از مقامات جنگ با توپ در قلعه گیری و قلعه داری و جنگ در صحرا و شناختن توپهایی که در صحرا و قلعه بکار می رود از توپ سواره و پیاده و مشق پا و مشق توپ و حرکت دادن توپها بجهت دعوا و علم جغرافیای هندسی را تمام کرده اند و چون در این هفته معلم توپخانه جمیع توپ چیان را مشق میدهد توپچیان را چند دسته کرده عجاله هر دسته يك نفر از شاگردان خوب را گماشته که حرکات دسته را بیاموزد و در هفته آینده خود معلم همه را مشق خواهد داد.



شاگردان طب و جراحی را معلم آنها میگوید که از درس خواندن در مدرسه فارغ شده اند و حال می باید در ریضخانه که حسب الامر در بیرون دروازه ساخته شده و اسباب و لوازم آن را آماده کرده اند بروند و درس آنها اینست که مریض را ببینند و اسباب و علامات و معالجه آن مرض را در حضور مریض بیاموزند و روز دوشنبه این هفته حکیم پولاک معلم به اتفاق حکیم روس و موسیو فکاته معلم دوا سازی بجهت بیرون آوردن سنگ مئانه در مرحله سنگلج شخصی را به داروی بیهوشی که در فرانسه اتر گویند مدهوش ساخته و دستهای او را بسته محکم و حکیم پولاک ما بین دو خصیه و دبر او را شکافته میل کچی که بجهت در آوردن سنگ است انداخته و آنچه سعی کرد سنگ مئانه از غایت بزرگی بیرون نیامد. بعد شکاف او را بیشتر نموده و گازانبر انداخته بقوت تمام کیشد، باز بیرون نیامد، پس بدست حکیم روس داده او نیز آنچه قوت بکار برد اثری متمشی نشد و زیاده از يك من خون جاری شده بود. پس حکیم پولاک گاز را گرفته به قوت هر چه تمامتر سنگ را بیرون آورده و بر بالای زخم یخ بسته خون ایستاد و مریض را به هوش آورده و رفع مرض از او گردید و لیکن چنین سنگی در هیچکس دیده نشده بقدر بیضه غازی بود و در وزن دو سیر تمام.



ناصرالدین شاه فرمان داده بود که در هر سال چند بار مطالبی درباره دارالفنون و چگونگی پیشرفت شاگردان در روزنامه و قایع اتفاقیه که تنها روزنامه خبری رسمی آن زمان بود درج کنند . این نوشته گرچه به زعم بعضی اغراق آمیز است اما به تحقیق همه دور از واقعیت نیست و می تواند جوینده را به اوضاع و سازمان اداری دارالفنون و ترقیات علمی شاگردان آن مدرسه آشنا سازد و به همین مناسبت قسمتی از این مطالب که مخصوصاً به پیشرفت شاگردان اشارتی دارد آورده می شود.

..... چون متعلمین مدرسه دارالفنون یوماً فیوماً باکمال شوق بر مساعی و اهتمام خود می افزایند لازم آمد که اسامی بعضی از آنها که خوب ترقی کرده اند در روزنامه نوشته شود تا موجب ترغیب و تحریض دیگران آید ، ازدوازه نفرشاگردان میرزا ملکم خان معلم هندسه میرزا مهدی قائینی و میرزا علی اکبر برادر میرزا حسن مهندس بسیار خوبند . میرزا رضی کردستانی و مر تفضی قلی آقا ولد بهاءالدین آقا علاوه بر علم پیاده نظام نزد مشارالیه خوب ترقی کرده اند .

**محمد حسن خان** پسر کوچک مقرب الخاقان حاجب الدوله با صفر سن مورد تحسین معلمین و مشوق متعلمین شده در علم پیاده نظام به نشان و منصب مفتخر و در زبان فرانسه که نزد عالیجاه مشارالیه می خواند از همه بهتر است چنانکه اکنون می تواند بزبان فرانسه تکلم نمود . معلم توپخانه بجهت اطلاع امنای دولت علیه از خدمات او شرحی مفصل از مراتب تحصیل شاگردان خود نوشته می گویند که در مدرسه بزرگ توپخانه استریه و سایر مدارس نظامی شاگردان توپخانه علوم می را که در این يك سال با وجود تعطیلات ماه رمضان و غیره شاگردان من تحصیل می نموده اند در سه سال تحصیل می نمایند ، و این علوم را نه آنست که طوطی وار آموخته باشند بلکه هر علمی را به تحقیق با ادله و براهین کتابی به خط خود نوشته در دست دارند و می گویند که الحق این خدمات باستمداد میرزا زکی مترجم است و بدون زحمات او این خدمت انجام نمی گرفت و امیدوارم که اگر بهمین نوع کار کرده شود تا سه سال دیگر صاحب منصبان قابل از مدرسه بیرون بیایند و دوسه هفته که توپچیان رکابی را خود و شاگردان قابل او مشق می دهند و تغییر کامل در مشق آنها پیدا شده است و این پنج نفر از شاگردان او که ترقی ایشان در مرتبه اول است نوشته می شود .

**محمد حسن خان** پسر سپهدار **محمد صادق خان** ولد محمد حسین خان قاجار **میرزا افضل الله** ولد میرزا محمد حسین دامغانی **محمد قاسم میرزا** نوه مرحوم محمد علی میرزا **مطفی قلی خان** برادرزاده محمود خان کلانتر .

شاگردان پیاده نظام به سعی و اهتمام قولونل و استمداد حاجی شیخ محسن مترجم بسیار خوب ترقی کرده اند .

شاگردان موسیو فکتی معلم فیزیک یعنی علم طبیعی دواسازی به استمانت میرزا رضا مترجم در درس خود ترقی کرده اند چنانچه دو نفر آنها قابل آند که اسم آنها نوشته شود . یکی **میرزا کاظم** ولد میرزا میر احمد محلاتی و یکی **باقر خان** ولد هادی خان شیرازی است و علم فیزیک بسیار شریف و مأخذ و مبنای جمیع تمبیهها و صنایع غریبه فرنگان است . چندی قبل ازین بشاگردان خود این مسأله را درس می گفت که دو فلز مختلف در وقت اتصال ایصال قوتی می کنند که آثار غریبه از آن منبث می شود . از جمله تحریک اعصاب حیوانات است چه مرده و چه زنده . چرخ الماس را شاهد بر تحریک اعصاب حیوانات زنده آورد و از برای تحریک اعصاب مرده قورباغه ای کشته پوست کننده به میلی از مس آویخت و یک سر

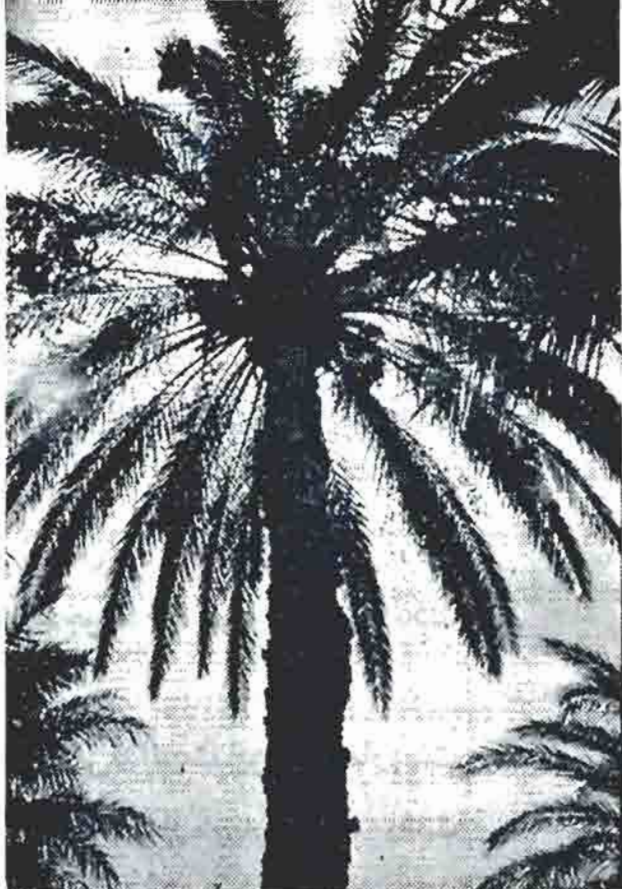
مفتول آهنی به مس اتصال داده سردیگر را تا ملاقای اعصاب قورباغه می نمود، قورباغه متوحشانه دست و پا می زد چنانکه گویا زنده است .

از شاگردان حکیم پولاک **میرزا علی نقی ولد آقا اسمعیل** پیشخدمت و **میرزا صادق افشار** و **میرزا حسین ولد میرزا آقا بزرگ** تهرانی و **میرزا رضا** ولد مرحوم حاجی میرزا مقیم و **مهدی خان** زیاده از سایر ترقی کرده اند و سایر نیز بتفاوت خویند . و از پنج نفر شاگردان حکیم کلوکه مدتست در نزد حکیم پولاک درس می خوانند **میرزا اسید علی** است که طب ایرانی را دیده بقواعد فرنگی پرداخت و بسیار خوبست و در مدرسه سوای درس طب فرنگی مشارالیه به شاگردان شرح نفیسی و قانونچه درس می گوید و **حاجی میرزا محمد علی** در علم و عمل ساختن جوهریات فرنگی مهارتی بهم رسانده و **میرزا محمد حسین** ولد میرزا احمد تنکا بنی بسیار خوبست و این اشخاص بسعایت یکدیگر از قرار تفصیل جوهریات فرنگی را خوب ساختند، نمک فرنگی، اقسام مشمع، سلفات دورنگه. اکسید دوزنگه، سلفات دوفر، استاد دوپوتاس، ستراد دوفر، اکسید دوپوتاس، نترات دارژان، کربنات دوپتاس

شاگردان مسیوریشار معلم زبان **میرزا داود خان** پسر جناب جلالمتاب صدراعظم که در خانه جناب معظم الیه درس می خواند باصغر سن کمال ذکاوت و فطانت را دارد. باین که اندک زمانی است شروع نموده خوب ترقی کرده است و **جعفر قلیخان** پسر عالیجاه رضا قلیخان و **حبیب الله خان** ولد نصیر خان نیز که در مدرسه درس می خوانند بسیار خوبند.

«شاگردانی که در پیاده نظام ترقی کرده اند و در میدان مشق هر یک معلم فوجی میباشد، **میرزا رضی گردستانی؛ حسنعلی بیگ** ولد محمود خان قراجه داغی **محمود آقا** عسکر خان شقاقی .

«شاگردانی که در حرکت افواج مشغول اتاماژوری یعنی علم جنگ و حرکت قشون کلمیه میباشدند **علی قلی خان** برادر سردار **محمد حسن خان** ولد حاجب الدوله **مرتضی قلیخان** ولد محمد اسمعیل خان **عبدالحسین خان** ولد حاجب الدوله **مرتضی قلی آقا** ولد بهاء الدین آقا - حسن خان ولد محمد رضا خان ساوجبلاغی **میرزا حسین** ولد میرزا احمد که شاگرد خوب حکیم پولاک معلم طب است در این هفته بتعلیم معلم کتابی در معالجه و بانوشته به حضور اقدس همایون برده بسیار مستحسن افتاده پانزده تومان انعام به او مرحمت شد» (۱)



خوربیا بانك محمد - شایگان

## نخل

گر خطابست یا عتاب حبیب  
«شعر نخل» است از جناب حبیب



بود در خاطرش همه زنده  
نیز از «ساغری» و «پرونده»



سبز تالار «باغ دنیگون»  
گسترانید فرش بوقلمون «



آن صفا و طراوت پیشین  
اشک آجین نموده روی زمین



نز بلا «زارشی» مصون گردید  
دل دهقان و دشت خون گردید

سخنش هر چه هست، شیرین است  
«از عسل خوشتر و طبیعی تر»

با سکین و کوشک و لیف و کلوخ  
گرچه نام «ترند» و «لوٹ» نبرد

از نخیلات روزگاری بود  
« باد در سایه درختانش

ای دریغا دگر ندارد نخل  
بارد از برگ و بار، شیره جان

نه «سهشکن» و نه «خدشکن» ماند  
علم سبز باغ وارون شد





ندهد سار دیگر از «رووش»  
کس نبافد برای «جلت»، «گشک»  
کودکان را به نیمخورده نوید  
به امیدی که بار نخل رسید



نخل در خور ز اعتبار افتاد  
«جونه» از «کویه» کس جدانکند  
کس ندارد دگر امیدش را  
به کجا، تا برد «دمید»ش را



کس ندانست این چه بیماریست  
شده بیمارگونه یکسره دشت  
نخل را این چنین گریبانگیر  
از «کلاغو» گرفته تا «دهزیر»



«سرتل» هم ز های و هو افتاد  
از در «قلتین» مگر گاهی  
«های‌های و شباش» از آنجا رفت  
بانگ خیزد فلان ز دنیا رفت



مانده از چشمه های قله‌ی تین  
«قل هو الله» و «تبت»ش خشکید  
مختصر آبکی به «دریا شو»  
خشک گردد قریباً «آبشکو»



جای غم نیست هر چه رفت از دست  
این بود نیز بعد بار خدای  
تا که اندر جهان خدا داریم  
که «حبیبی عزیز» ما داریم

ترند - به کسرتاو را، خوشه نخل دارای شاخه‌های متعددی است که هر يك از آن شاخه‌ها را ترند گویند.

لوث - حدفاصل بین برگ و گوشک، اگر خشک باشد باسکین واگرترا باشد آن را لوث نامند

ساغری - بعد از بریدن گوشک آنچه بصورت پلکان بر اطراف تنه نخل باقی میماند پرونده - همان لیف است که الیاف آن مرغوبتر و در ساختن آن دقت بیشتر میشود مخصوص بالای نخل رفتن

باغ دنگون - سابقاً از حبیب ینمایی بوده و اکنون از دیگران است.  
بیماری نخل - بیش از ۲۰ سال است نخیلات بیابانک را آفتی رسیده که مهندسین

کشاورزی یا از علاج آن درمانده اند و یا اهتمامی چنانکه می باید در ریشه کن ساختن میکرب بیماری نمیشود. از برگ و بارنخل شیرهای میتر اود که هم خرما را خراب میکند و هم نخل را و به سایر محصولات نیز آسیب میرساند.

**سهشکن** - به فتح سین و کسر ها و سکون شین و کسر کاف نام یکی از نخلهای اصیل خور.

**خشدشکن** - به فتح خا و کسر دال و سکون شین و فتح کاف نام یکی دیگر از نخلهای اصیل.

**زارش** - به فتح زا و فتح را نخل خودرو.

**روش** - به ضم را و کسر واو نام نخل پیش رس.

**جلمت** - ظرفی است که از برگ نخل می سازند و خرما را برای نگاهداری در آن انباشته میکنند.

**گشک** - برای ظرفیت های مختلف از برگ نخل ابتدا گشک می بافند که بصورت نواری است، بعد آن راستدورند نام ظرفها و وسایلی که از برگ نخل در خور می سازند بدین قرار است: **زبیل** - **آشار** - **دلو** - **چرگازی** - **فیژی** - **دولنده** - **نوورو** - **جلمت کلاه** - **تگشک** (ظرف نان دانها - **سله** (یک نوع بورویا)

**جارو** - **بادبزن** - **گالچون** - (مهداطفال)

**جونه** - همان جوانه است.

**کویه** - یا کوده مجموعه جوانه های است که بر اطراف نخل میرود. نخل و کویه هایش را بر رویهم طغوم یا طغام میگویند.

**دمید** - یکی از جوانه های نخل اصیل که برای نشا کردن در جای دیگر آن را از کویه جدا می سازند.

**کلاغو** - **دهزیر** - نام دورشته قنات خوراست که دشت های آن به یکدیگر متصل میباشد. خورده مالکین کلاغو در مغرب و خورده مالکین دهزیر در مشرق خور سکونت دارند سابقاً رقابتها و بازیهای بنام کوچ و بال بین آنان رایج بوده و امروز هم کلاغوئیها را **بالونی** و دهزیریها را **کوچونی** میگویند

**سرتل** - تپه خاکی است در وسط دشت خور سابقاً چشمه های متعددی داشته و اکنون یک چشمه دیگر باقیمانده که آب آن را (دریاشو) نامند.

**های های شباش** - در روزگار قدیم عروس را روز سوم به سر چشمه دریاشو میبردند عده ای از جوانهای هم سن و سال داماد سرتل اجتماع میکردند و همصدا این جمله را می گفتند های های شباش (گویا شباش مخفف شادباش است).

**قلتین** - (یا قلدتین - قله خاک) نام غسالخانه خور است که در دامنه سرتل واقع شد و این ضرب المثل در مورد سرتل و قلتین مشهور است که (های های سرتل بهوای وای در قلتین نمی ارزد)

**قل هو الله و تبت و آپشکو** نام سه چشمه سرتل که ازینما شاعر معروف بوده است.

بیاده استاد مشفق عزیزم دکتر صورتگر

## آخرین درس

دگرم سایه لطف پدری بر سر نیست  
که برافراشته سرو قد صورتگر نیست  
اوستادم ، پدرم ، سرور خیر اندیشم  
زچه درخاطر پاکش دگر این دختر نیست؟  
نه خود این شیوه استاد کریمی چون اوست  
که به شاگرد و بیاران کهن یاور نیست  
آنکه دوشم به شکر خنده سخنها میگفت  
اینکه بازش نتوان دید ، مرا باور نیست  
او بمن وعده فردای محبت می داد  
مگرش یادی از آن وعده جان پرور نیست  
مات و افسرده چو خاکستم از ماتم او  
که زبس سوخته ام در دل و جان آذر نیست  
دگر از صورت حال سخن و شعر مپرس  
که قلم در کف صورتگر ما دیگر نیست  
گهر بسی بدلی بود و مگر دزد زمان  
خود همان حیلہ گر بی دل بدگوهر نیست  
هرچه جوئیم چنان زنده دل دانا را  
اثر از او بجز اندر دل و در دفتر نیست  
راد مردی که بجز خنده برخسار نداشت  
یاد او بین که مگر همره چشم تر نیست  
فخر دارم که مرا بود چنان استادی  
که مثالش به همه گیتی پهناور نیست  
آخرین درس وی این نکته پندآمیز است

شعر او هست گر آن شاعر دانشور نیست

تهران - ۴ مهرماه ۱۳۴۸ پروین بامداد

وفات دکتر لطفعلی صورتگر

۴۹

صورتگر اوستادا آزاد مرد رادا  
لطف علی ترا یار همواره بود و بسا  
هم شاعری سخن سنج هم دکتری هنرور  
از علم و فضل برتر و ازخوی و از نژادا  
جز خدمت و محبت دراین جهان نبودت  
ایزد جزای نیکیت در آن جهان دهادا  
تاریخ رفتنت را جستند دوستداران  
از غیب هاتقی گفت : صورتگر اوستادا



۱۳۸۹

لطفعلی صورتگر شیرازی فرزند میرزا آقاخان و توه لطفعلی خان نقاش معروف شیرازی است . نقاشی های لطفعلی خان از آثار ارجمند هنری ایران در قرن سیزدهم شمرده می شود و نمونه هایی از آن را درموزه شیراز می توان دید .

دکتر صورتگر در ۱۲۹۷ شمسی در شیراز متولد شد . تحصیلات ابتدایی را در شیراز و دوره متوسطه را درهند پایان برد . درسال ۱۳۰۶ به اروپا رفت و درانگلستان تحصیل کرد و درادیات درجه دکتری یافت .

پس از مراجعت از اروپا به استادی دانشگاه انتخاب شد . چندی مدیری مجله آموزش و پرورش وزارت فرهنگ را داشت و چندی هم ریاست دانشگاه پهلوی شیراز را .

دکتر صورتگر در ادبیات فارسی و انگلیسی استادی مسلم بود و تألیفات مستقل و مقالات مختلفی او همه گواہ براین معنی است . در حدود سه هزار و پانصد بیت از اشعارش به نام « برگ های پراکنده » طبع شده و این مشتی از خروار است که قوت طبع و لطف ادراک وی را نشان می دهد .

گذشته از مراتب علمی و ادبی ، دکتر صورتگر مردی شریف و نجیب و خوش محضر و لطیفه گوی و با نشاط بود . خوبی و خیر محض بود .

نه هیچ گاه ز گفتار او دلی آزد  
نه هیچ وقت ز رفتار او تنی فرسود  
برای مطالعه اشعاری که در بعثت پیغامبر خدای به حسینیه ارشاد رسیده بود دکتر صورتگر از داوران بود ، بی تأمل این دعوت را پذیرفت که از ایمانی عمیق برخوردار داشت اما تظاهر نمی کرد .

از دکتر صورتگر مقالات و اشعاری در مجلهٔ یغما به چاپ رسیده که از آن جمله قصیدهٔ وی در هنگام گشایش بارگاه سعدی در شیرازست و از امهات قصاید این عصر شمرده می‌شود :  
صبح کاین چادر نیلی ز فلک بر گیرند سیهی را اثر از صفحهٔ خاور گیرند  
دکتر صورتگر سیگار بسیار می‌کشید از مشروبات الکلی بکلی بی‌زاری می‌جست ،  
به بازی ورق بی‌میل نبود . خانم دانشمندش از مردم انگلستان است و استاد دانشگاه طهران .  
تنها فرزندش پسری است به نام « داود » که در امریکا تحصیل می‌کند و اکنون در  
طهران است .

پیش از سال ۱۳۰۰ شمسی مجله‌ای در شیراز می‌نوشت به نام « سپیده دم » که گویا  
دوامی چندان نداشت . ترجمهٔ زهره و منوچهر ایرج میرزا در این مجله است ، و ایرج از این مجله  
اقتباس کرده است .

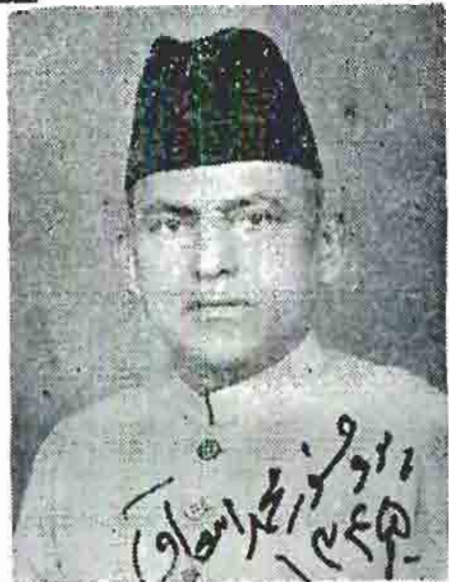
مرگ دکتر صورتگر نابهنگام و ناگهان بود و موجب تأسف بسیار گشت .  
عصر پنجشنبه سوم مهرماه ۱۳۴۸ مطابق دوازدهم رجب ۱۳۸۹ قمری وفات یافت و در  
یکشنبه ۵ مهر کالبدش را از مدرسه عالی سپهسالار طهران با تجلیل بسیار به شیراز حمله کردند  
که در حافظیه به خاک سپرده شود . رحمة الله علیه .

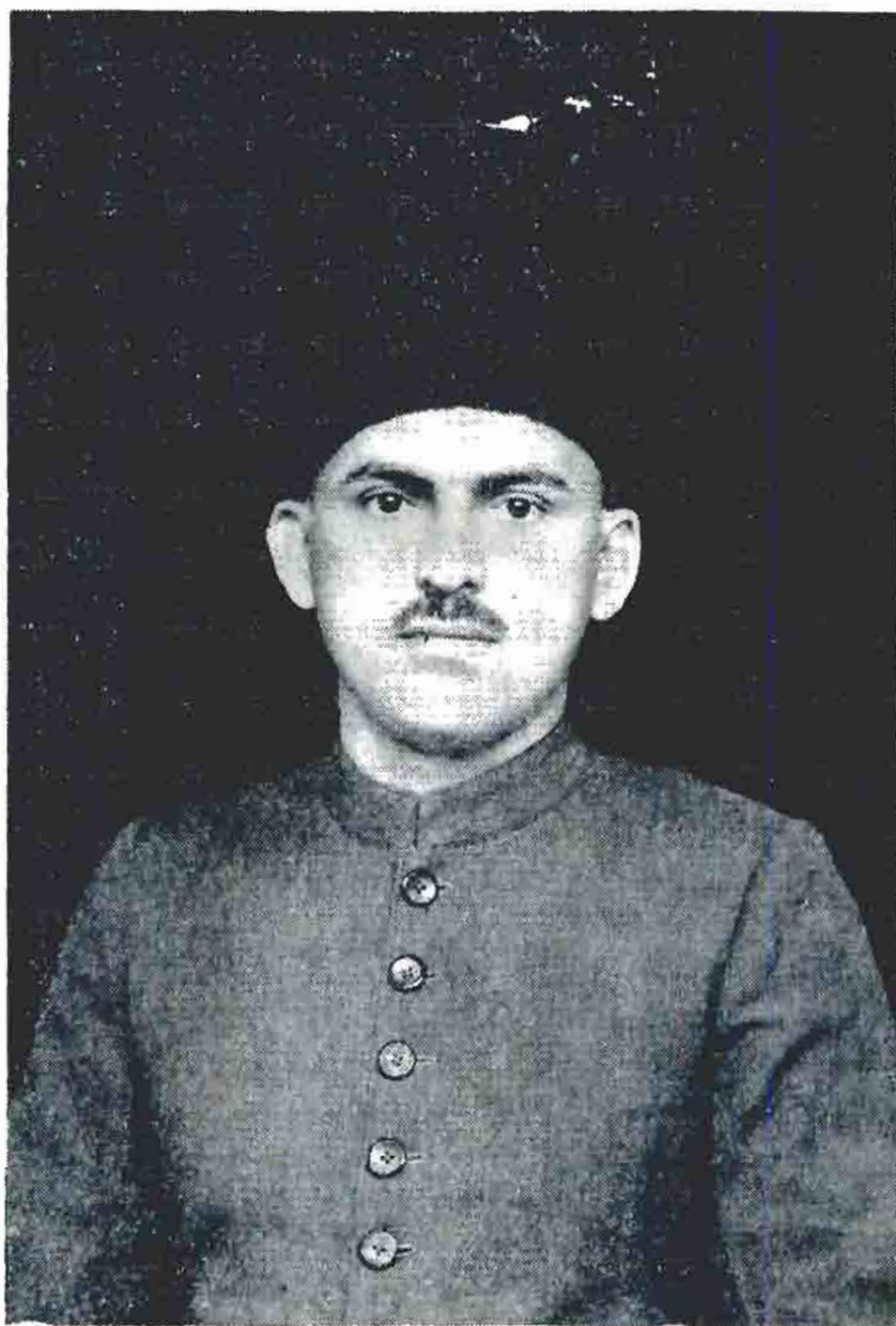
### وفات و حرم استخر

مرحوم استخر از نویسندگان و دانشمندان شیراز در نیمهٔ مهرماه ۱۳۴۸ وفات یافت .  
استخر جوزین جهان برون شد گفتند تاریخ وفات او « حسین استخر »  
۱۳۸۹

### وفات محمد اسحاق

دکتر محمد اسحاق محقق عالی مقام هند ؛  
استاد ادبیات فارسی ؛ سرپرست گروه عربی و فارسی  
دانشگاه کلکته ؛ مؤلف کتاب‌هایی ارجمند در ادبیات  
فارسی ؛ مؤسس و صاحب انجمن فرهنگی ایران در  
کلکته ؛ و مدیر مجلهٔ بزم ایران در ۱۲ سپتامبر  
۱۹۶۹ (مطابق ۲۱ شهریور ۱۳۴۸) به سکنهٔ قلبی  
در ۷۴ سالگی در گذشت .





دکتر محمد اسحق (سال ۱۳۱۱ شمسی)

پروفسور محمد اسحاق از عاشقان صمیم ادب و فرهنگ ایران بود ، و عمر و مال و اهتمام خود را در ترویج زبان و ادب فارسی صرف کرد و می توان گفت ایران را همان قدر دوست داشت که هندوستان را ، او با مستشرقانی چون : نیکلسون ، براون ، مینورسکی ، لوکارت ، و دیگران آشنائی و مکاتبه داشت و با غالب شاعران و بزرگان ادب ایرانی چون : بهار ، دهخدا ، فروزانفر ، مینوی ، دشتی ، علی اصغر حکمت ، محمد علی فروغی ، دکتر صورتگر ، سعید نفیسی ،

ادیب پیشاوری ، اقبال آشتیانی ، عبدالعظیم قریب ، پژمان بختیاری ، نصرالله فلسفی ، دانش خراسانی ، دانش طهرانی و دیگر بزرگان ادب آمد و شد و معاشرت داشت بزرگانی که اشعار و احوالشان را در تذکره نفیس و مفصل خود در سه جلد بنام « سخنوران ایران در عصر حاضر » درج کرده است .

دکتر محمد اسحاق سه بار به ایران مسافرت کرد ، بار اول در سال ۱۳۰۸ شمسی ، و بار دوم در سال ۱۳۱۳ در کنگره هزاره فردوسی ، و آخرین دفعه در سال ۱۳۴۵ در کنگره جهانی ایران شناسان . و در این سفر به حضور شاهنشاه آریامهر باریافت ، و مدال درجه اول سلطنتی بوی اعطا شد ، و نیز يك جعبه جواهر نشان بوسیله سفارت شاهنشاهی ایران در هند به وی تقدیم گشت .

شاید مهم تر خدمت ادبی پروفیسور محمد اسحاق تأسیس انجمن ایرانیان در کلکته باشد . این انجمن جشن بیست و پنجمین سال تأسیس خود را در دسامبر امسال برپای می دارد ، در هنگامی که از مؤسسی دلسوز و مدیری فعال و عاشق محروم مانده است . محل این انجمن در بهترین نقطه شهر کلکته است که مرحوم پروفیسور محمد اسحاق به اهتمام و کوششی پی گیر خریداری فرموده - شرح خریداری این عمارت مجلل و مرغوب در شماره مهرماه ۱۳۴۵ صفحه ۳۸۱ مجله یغما درج شده ، در آن هنگام کسی بدرخواست مجله اعتنا نکرد ، ( چنان که امروزه اعتنا نخواهند فرمود ) ولی به دستور شیخ سعدی که : گر چه دانی که نشنوند ؛ بگوی ... ، باز هم می گوید و یاد آوری می کند ، که اولیای امور ایران مؤسسه ای چنین با عظمت را که يك نفر هندی عاشق ، به رنج و اهتمام و علاقه شخصی ، تأسیس فرموده باید نگاهبانی کنند و راضی نشوند چراغی افروخته خاموش شود .

از تألیفات و تصحیحات دکتر اسحاق آنچه بچاپ رسیده : سه جلد سخنوران ایران در عصر حاضر ، هفت اقلیم ، روضات الجنات ، چهارشاعره بزرگ ایران است . در این اواخر در صدد تألیف کتابی از شاعران عصر غزنوی بود و نیز انتشار کتابی بمناسبت بیست و پنجمین سال تأسیس مؤسسه فرهنگی ایران در هندوستان متضمن مقالاتی از ایران شناسان جهان . مرحوم محمد اسحاق به نویسنده این سطور عنایت و محبت و توجهی خاص داشت که سزاوار است در طی بحثی مفصل یاد شود که خود گوشه ای از تاریخ ادبی معاصر است . مرحوم محمد علی فروغی مقدمه ای بر کتابش نوشت و مرحوم اعتمادالدوله وزیر معارف در سال ۱۳۰۸ از وی پذیرائی ها فرمود . جناب علی اصغر حکمت و هم چنین دیگر بزرگان و استادان کشور با وی دوستی داشتند خداوندش بیامرزد که مردی دانشمند و کم نظیر بود .

\*\*\*

در صفحه ۷۰۷ سال ۱۳۴۷ ( مجلد بیست و یکم ) در ضمن شرح حال مرحوم سید اشرف الدین نسیم شمال اشاره ای شد که با پروفیسور محمد اسحاق به ملاقات سید رفتم و سید بی هیچ تأمل چند بیتى نوشت . این قطعه در ضمن کاغذ پاره ها پیدا شد و گراور آن در صفحه بعد بنظر مطالعه کنندگان گرامی می رسد ، ولی باید متوجه بود که سید وقتی این قطعه را گفته آشفته و پریشان بوده است .

~~Handwritten scribble~~

چراغ روشن زمین مشعل بنده سنان  
محیط علم و کمال محمد اسحاق خان

اویور سینه او است چه او در جهان  
پر دقت با کمال نیت چه او در جهان  
معلم اولین

علم تاریخ او است  
ضبط تاریخ شد مورخانی که در آن  
گرفت

هم ادبیات از او بینند او را  
عربی فارسی است نگاه خاور آن

سازگند افکار بنده درین اورا نگار  
بیشتر کلکتہ بیرون است او در کلکتہ

شیر بلبلان نظر شرف الدین بنور  
مثل ما شد از او است یاقین

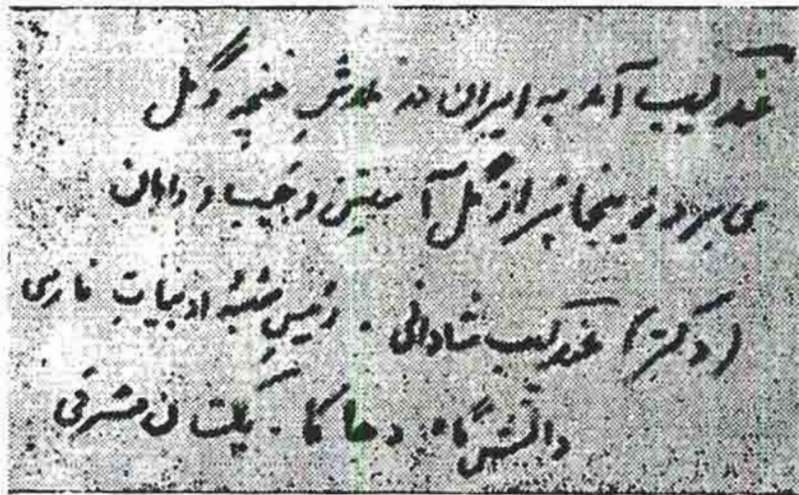
بدر پائنده باد محمد اسحاق خان  
بارفازنده باد محمد اسحاق خان



## وفات دکتر عندلیب شادانی

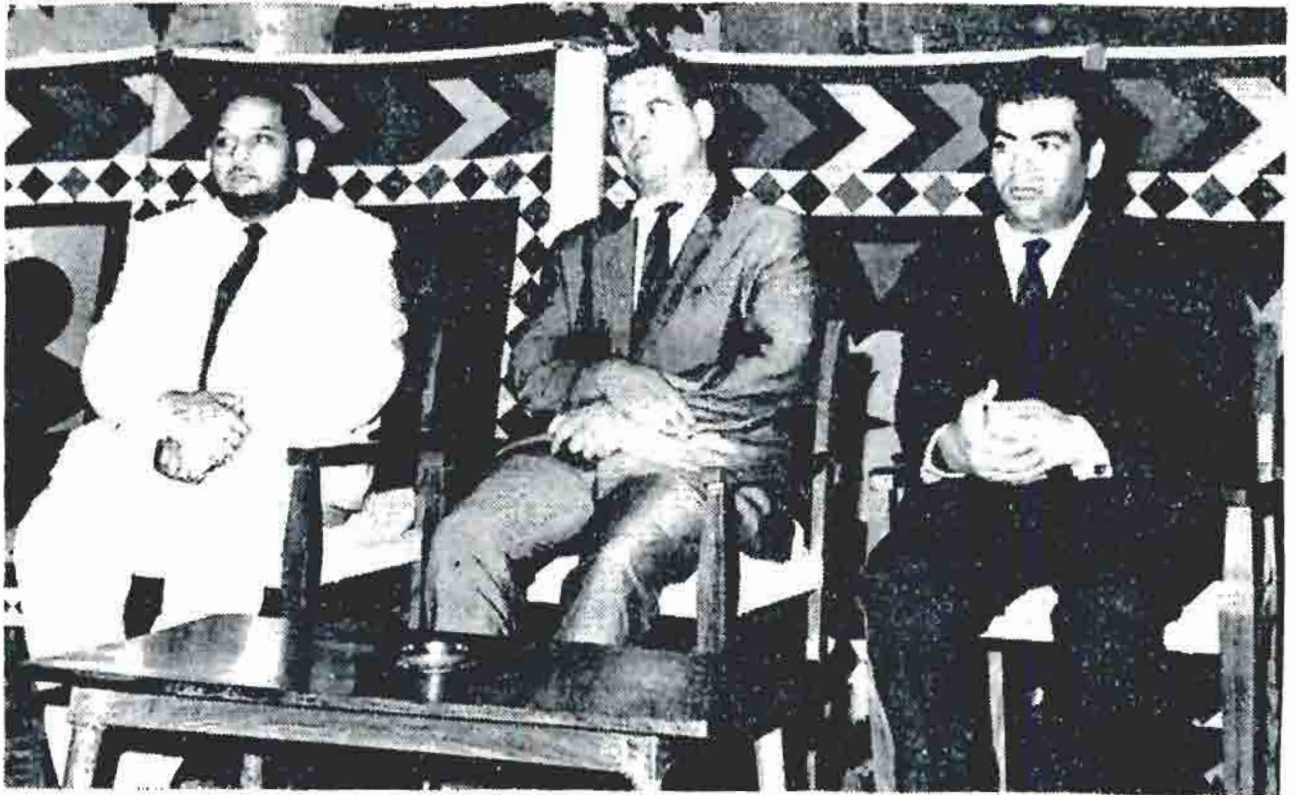


در تابستان ۱۳۳۲ شمسی جمعی از بزرگان ادب و فرهنگ پاکستان به ایران دعوت شدند به ریاست مرحوم محمدشفیع محقق و مورخ و دانشمند عالی مقام پاکستانی رحمه الله علیه از جمله این بزرگان عندلیب شادانی استاد فارسی دانشگاه داکا بود. مردی شاعر و هربان و با ذوق و نجیب و خوش خط.



خط مرحوم دکتر عندلیب شادان (۱۳۳۷)

این دانشمند بزرگوار دوماه پیش از جهان فانی رخت به سرای باقی کشید و مرگ او موجب اندوه و اسف بسیار شد. در پاکستان مجالسی در یادبود و ترحیم استاد برپا گشت، و نماینده فرهنگی ایران در پاکستان (جناب دکتر مظاهری) نیز در این سوگواری شرکت جست. در مجلس یادبودی که نماینده فرهنگی ایران در راولپندی تشکیل داد. پس از سخن رانی‌ها آقای پرویز یغمائی قطعه‌ای که ساخته بود قرائت کرد که در اینجا نقل می‌شود. مرحوم دکتر عندلیب شادانی به مجله یغما لطفی خاص داشت و بیتی از خود در مجله با خط خود بچاپ رسانده که آن بیت و تصویرش را نیز ملاحظه می‌فرمایند. رحمه الله علیه.



گوشه‌ای از مجلس یادبود مرحوم دکتر عندلیب شادان در آدادروابط  
فرهنگی ایران و پاکستان (راولپندی)

بنالد در غم استاد شادان  
حکیمی ، هوشیاری ، پارسی‌دان  
منور فکرت از آیات قرآن  
به حصن دین که دشوار است جبران  
تفاوت‌های انسان است و حیوان  
فراز آسمان‌ها می برد جان  
که فرمان است و آن را چاره نتوان  
میسر نیست جز با لطف یزدان  
که علمش توأمان باشد به ایمان  
که شمع علم را باشد فروزان  
تواند هشتن اندر ماه تابان  
کند هر جا که بود آباد ، ویران  
نخواهد یافت گیتی سهل و آسان  
همانندش به پاکستان و ایران  
عزادار است دانشگاه طهران  
پوشاند لباس عز و غفران

راولپندی - پرویز یغمائی

سزد گر عندلیب اندر گلستان  
ادیبی ، نکته سنجی ، پارسی گوی  
فقیه اندر اصول دین اسلام  
ز مرگ عالم افتد رخنه‌ای سخت  
میان عالم و عامی به معنی  
اگر عالم تن اندر خاک ماند  
بدنیا هر که آمد بایدهش رفت  
ولی تحصیل علم و نیک نامی  
در این عالم کسی توفیق یارست  
معلم گر نباشد دیگری نیست  
معلم گر نباشد کی بشر پای  
معلم گر نباشد وحشت و جهل  
چو شادانی بزرگی دانش آموز  
وگر بسیار جوئی کم بیایی  
در این ماتم چو دانشگاه داکا  
به فردوس برینش حق تعالی

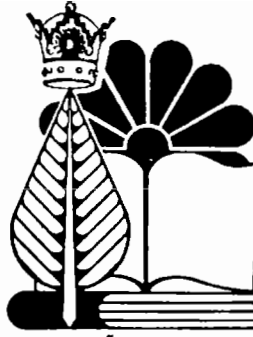


آقای پرویز یغمائی بر منبر خطابه (رای نپندی)

### تاریخ وفات مرحوم دکتر عندلیب شادانی:

یافت عالمی باقی کاین جهان بود فائی  
 بهره‌ای تمامش بود از صفات انسانی  
 چرخ فضل را اختر کاخ علم را بانسی  
 بهتر از جهان خواری است خوشتر از جهانبانی  
 «زی‌دگر سر اشد باز عندلیب شادانی»  
 ۱۳۴۸

زی‌سرای دیگر شد عندلیب شادانی  
 خنک طبع را امش بود، مستند کلامش بود  
 فعل نیک را مصدر امر خیر را مظهر  
 دین و دانش اندوزی گرترا بود روزی  
 سال هر گاه او جستند ناگهان سروشی گفت:



آثار بنیاد فرهنگ ایران

# برای کتابخوانان و کتابجویان :

فرهنگ

ادبیات فارسی

تالیف

دکتر زهرا خانلری (کیا)

کتاب فرهنگ ادبیات فارسی نه لغت است و نه تاریخ رجال ، و نه تعریف علوم ، و نه فهرست کتابهای مهم ... با این حال هم لغت است و هم تاریخ رجال و هم فهرست کتاب . . . کاشکول مانندی است که همه گونه معلومات در آن فراهم است و این کاشکول بیشتر بکار دانشجویان عزیز می آید که همواره با خود داشته باشند و در هر موقع بهره مندی یابند .

دانشجوی ادبی با کتاب سروکار دارد و کتابهای ادبی مشحون است از تعبیرات و اصطلاحات و کنایات و اشارات که تا شخص بدانها آگاهی نداشته باشد در فهم معانی و مفاهیم درمی ماند . این کتاب بمنزلت اوستادی حاضر جواب است که پاسخ هر سؤال را ولو مقدر آماده دارد و بازبانی فصیح و باعبارتی موجر و بلیغ توضیح می دهد .

مقامر را دوشش باید دو یک می آید ... در ایوانها نقش بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندراست ... منم عیسی آن مردگان را اکنون روانشان به مینو شده رهنمون ... هستم من عیسی آموزگار کرده جمهودانم حبس از خری ... شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک .. وامقی بود که دل بسته عذرائی بود ... شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد نه هر که آینه سازد سکندری داند ... می رود از پی ترکان یغما ... سخن بر سر دشمنت قطع کردم که مقطع از این بیت بهتر نباشد .. ان الهدایا علی مقدار مهدیها ...

از این نمونه صدها کنایه و اشاره در این کتاب توضیح و بیان شده است که توجه بدان‌ها لازم است و اگر متعلمی بدان معانی التفات نکند درس را نمی‌فهمد و لذت ادب فارسی را در نمی‌یابد.

گذشته از این بسیاری از دانشمندان و شاعران و بزرگان ایران در این کتاب معرفی شده‌اند همچنین تألیفات و آثار مهم ادب فارسی به نام و نشان یاد شده که از دانستن همه آنها گریزی نیست باین معنی که در این کتاب سطری و عبارتی نیست که فائده آن مسلم نباشد.

مؤلف چندان رعایت احتیاط را در صرفه جوئی وقت فرموده که در آنجا که باید سخن به ایجاز رود به یکی دو جمله بسنده کرده است و آنجا که سخن مقتضی اطناب بوده، گفتنی‌ها را گفته بی این که کلمه‌ای و جمله‌ای زاید و حشو نماید. مثلاً درباره شاهنامه فردوسی آنچه باید انیم از ما خداصلی فردوسی، شاهنامه‌های منثور و منظوم پیش از او گویندگان آن شاهنامه‌ها، و موضوع سخن فردوسی در شاهنامه از دوره‌های سه گانه افسانه‌ای و پهلوانی و تاریخی... و همچنین تأثیر عظیم شاهنامه در جهان و سبک شعر و زبان شاهنامه... و بسیاری از این نکات که با نهایت زیبایی و فشرده‌گی و دقت و صحت بیان شده و پژوهنده می‌باید کتاب‌ها بخواند تا این مایه اطلاع دقیق دریابد.

مثلاً وقتی حرف رس، را می‌نگرید اطلاعاتی بسیار دقیق و بسیار موجد در باره این اشخاص و معانی و توضیح این کلمات و اصطلاحات و تألیفات... فرامی‌گیرید: سالک (مرید) سام (پدر زال) سامری (گوساله سازیهودی) سام میرزا (شاهزاده صفوی) - سبب (ازارکان عروض) سبجه الا برار (از تألیفات جامی) سیزواری (حاج ملاهادی صاحب منظومه معروف در حکمت) - سپهر (نویسنده ناسخ التواریخ) - ستجری (دانشمند معروف قرن پنجم) - سحابی (در نجوم) - سبحان وائل (خطیب معروف عرب) - سدا سکندر - سدره سدره المنتهی - سده - سدیا جوج - سدیر (قصر نعمان بن منذر) - سرانندیب - سرطان - سروری (صاحب فرهنگ) - سروش - سروش اصفهانی - سریع (بحر) سطرلاب - سعادت نامه - سعدالاحبیه - سعد اصغر - سعداکبر - سعدالدین تفتازانی - سعد ذابح، سعدالسعود، سعدراوینی (نویسنده مرزبان نامه) - سعدی... سعیدطائی، سفرنامه سقراط، سک اصحاب کهف، سلامان و ابسال، سلخ (اصطلاح عروضی) سلسبیل، سلسله الذهب سلطان حسین بایقرا، سلطان ولد، سلم، سلمان ساوجی، سلیمان (پسر داود پیغمبر) - سیمائی سماک اعزل (اصطلاح نجومی) سماک رامح، سمعانی، سمک عیار، سمندر، سنائی، سناد (از عیوب قافیه) - سنبله، سندباد نامه، سؤال و جواب، (در فن بدیع) سودابه، سوزنی، سومنات، سها، سهراب، سهروردی، سهل بن هارون، سهیل، سیاستنامه، سیاقه الاعداد سیاوش، سیبویه، سیدحسن غزنوی، سیره جلال الدین منکبرنی، سیر العباد الی المعاد، سیر الملوک، سیف اسفرنگک، سیفی، سیمرخ، سینا...

به همین قیاس در فصول دیگر کتاب کلمات و نکاتی را که محصلی دانشجو باید بداند توضیح و بیان شده است.

به نظر می‌آید اگر خانم مؤلف تصاویری تاریخی و مسلم ضمیمه کتاب می‌فرمود بهتر

بود. چه عیب داشت اگر تصویر سرش و سپهر و حاج ملاهادی سبزواری و... مقابل صفحه شرح احوال آنان طبع می‌شد.

این تألیف منیف در ۵۷۰ صفحه به قطع وزیر با جلد عالی است و چنان که یادش تهیه آن بردانش جویان و دانش پژوهان لازم است.

خانم دانشمند کتر زهرا خانلری در مقدمه یاد کرده است که بسیاری از مطالب حذف شد. با آزمایشی که بنده راست حذف مطالبی که به دقت و به زحمت فراهم آمده موجب پشیمانی است. بهتر این است آن چه را که فراهم آمده دور نریزند و یادداشت‌هایی دیگر بر آن بیفزایند که مجلدی دیگر باشد زیرا موضوع سخن ارزش دارد که به حداقل در دو مجلد درآید.

### تصیحه نویسی

#### از انتشارات کتابفروشی اشرفی - طهران ۷۵۰ صفحه - بها ۲۸ تومان

این کتاب را جناب دکتر رضا براهنی استاد دانشگاه نوشته است. دکتر براهنی همان است که آثار منظوم (بی نظم) وی در جراید پراکنده است و ای کاش بجای نظم به نثر می‌پرداخت که: باز نثرش!

آقای دکتر براهنی در این کتاب بی‌برده و بی‌ملاحظه سخن گفته است و نام بسیاری از نویسندگان معاصر را یاد کرده: صادق چوبک، آل احمد، صادق هدایت، گلستان و... راستایش فرموده و دکتر اسلامی، خانلری، دشتی، جمالی، توللی و بعضی دیگر را کم و بیش نکوهش. در دو مورد مجله یغمارا هم مشمول عنایت خاص قرار داده است: «... و کسی نیست که از این مجلات کهنه و وحید و ارمغان و مهر و سخن و یغما» بپرسد که آقا گیرم پدر تو بود حافظ تو خود چه داری که بران حافظ اضافه کرده باشی تو که جز بالیدن به حافظ و سعدی و رواج تحجر و بستن مردم به نافع گذشته کاری نکرده‌ای؟» [ص ۴۲۲]

فصول کتاب کوتاه است و شیرین است و حرف‌هایی حسابی دارد مثلاً درباره روزنامه نگار می‌فرماید:

«روزنامه نگار در جوامع عصر شب، بازبانی رفتار می‌کند که دو طرف دارد یک سر آن حکومت است و سر دیگر آن ملت. او طوری تملق می‌گوید که مردم گمان می‌کنند دارد انتقاد می‌کند بی‌خبر از این که او با انتقادهای کلیشه‌ای دارد سر خود مردم را کلاه می‌گذارد.»

«روزنامه نگار عصر شب» سخنگوی حکومت است و حکومت از طریق او... ژست دموکراسی و آزادی خود را تبلیغ می‌کند، به همین دلیل روشفکر واقعی عصر شب، رادیو روشن نمی‌کند، تلویزیون تماشا نمی‌کند و روزنامه‌ها و مجلات داخلی را کاملاً نادیده می‌انگارد...»

«... روزنامه نگار عصر شب یا مزدور است یا تو سری خورده و یا زینة المجالس محافل خمر رنگ کن... یکی از شرایط «عصر شب» این است که همه دران طرفدار آزادی هستند ولی نه از مفهوم آزادی خبری هست و نه از خود آزادی...» (ص ۱۱۰)

به خوانندگان مجله تهیه و خرید این کتاب - که گذشته از مطالب اساسی و لطیف چاپ و کاغذ و صحافی آن نیز در نهایت زیبایی است - توصیه می‌شود.

## جامع نسخ حافظ

### تحقیق و تالیف مسعود فرزاد استاد دانشگاه پهلوی

اظهار عقیده و نظر درباره کتابی که مسعود فرزاد شاعر استاد و حافظ‌شناس معروف در مدتی بیش از چهل سال به تألیف آن مشغول بوده در مدتی کوتاه و با مطالعه اجمالی بسیار دشوار است ، و باید با انتظار فرصتی دیگر بود .

روش فرزاد در تصحیح حافظ این است که نسخه بدل‌های هر بیت را در ذیل همان بیت از نسخه‌هایی که معتبر شناخته آورده است . و این کوشش و روشی رنج خیز و بدیع است ، مثلاً این بیت چنین ضبط شده :

چه ساز بود که بنواخت نغمه مطرب	که رفت و دماغم هنوز پرسوداست
ص - که بنواخت دوش آن مطرب	س خ ع - عمر و هنوزم دماغ پرزهواست
ط - که بنواخت دوش در مجلس	ط - عمر و هنوزم دماغ پرسوداست
خ ع - که در پرده می‌زد آن مطرب	ی - عمر هنوزم دماغ پرسوداست
یی - که بنواخت دوش این مطرب	یی - عمر و دماغم هنوز پرزنواست
ك - که بنواخت دوش مطرب ما	ب - عمر و هنوزم دماغ پر ز صداست
لقعه - که بنواخت مطرب عشاق	لق - عمر و هنوزم غم دم فرداست
	ك - که رفته عمر عزیزم دماغ پرسوداست

در همه ابیات به همین نحو بیش و کم این تفصیل و توضیح هست [در مصراع دوم بیت که متن اصلی است اگر کلمه «عمر» در چاپ نیفتاده باشد غلط است ، که عمر رفت و - یا - که رفت عمر و ]

به هر حال ، به استاد محترم فرزاد که پس از عمری توفیق با انتشار حافظ تحقیقی خود یافته‌اند ، تبریک می‌گوئیم .

## راهنمای گنجینه قرآن

### از انتشارات اداره کتابخانه آستان قدس

۲۱۴ نسخه قرآنی از قرن سوم تا قرن چهاردهم هجری که در کتابخانه آستان قدس رضوی است معرفی شده که نخستین آن‌ها منسوب به امام علی علیه السلام است با خط کوفی . بازنمودن و توضیح هر يك از این نسخه‌ها با اصطلاحات خاص فنی ، و تهیه گراورهای متعدد با کمال سلیقه و ذوق ، به‌همت شاعر دانشمند احمد گلچین معانی انجام پذیرفته ، یعنی دستور جناب پیرنیا والی نیکونهاد خراسان و نیابت تولیت آستان قدس بخوبی اجرا شده است .

جلد این کتاب به سبک و روش جلد‌های قدیم رنگی گل و بوته‌ای با نهایت ظرافت تهیه شده و از زیبایی بی‌نظیر است این کتاب مقدس بی‌بهاست یعنی قیمتی نمیتوان برایش تعیین کرد خواهنده عاشق باید تحصیل کند .

## تعاون

از انتشارات دانشگاه پهلوی - تألیف دکتر حسن پورافضل  
چنان که از نام آن آشکار است ، موضوع کتاب بیان فواید همکاری و هم آهنگی و تعاون  
در امور اجتماعی است و بحثی است جالب و مفید و تقریباً بدیع و تازه . مهندس بهاءالدین  
نجفی با مؤلف محترم در تدوین کتاب همکاری و معاونت داشته است .

## تمدن‌های پیش از تاریخ

### از انتشارات دانشگاه پهلوی

در این کتاب تمدن بشر از ابتدا تا عصر فلزات مورد بحث است . با تصاویری تحقیقی .  
کتابی است علمی و تاریخی از تألیفات دکتر حسن خوب نظر استاد دانشگاه پهلوی (شیراز)

## چمن

### از انتشارات دانشگاه شیراز - تألیف دکتر عیسی استوار

رساله‌ای است در شصت و چند صفحه در آئین احداث و نگاهداری چمن که موضوعی  
است شاعرانه و مورد احتیاج همگان .

## شاه سخن‌ها

تألیف علی اکبر مشیر سلیمی - ۴۰۰ صفحه مصور - بهاسی تومان  
چنان که از نام کتاب آشکار است ، در این مجموعه پندها و سخن‌های شهریاران ایران  
از دیر زمان تا کنون فراهم آمده که گفتار شاهنشاه آریامهر فصل آخر آن است . تصاویر کتاب  
از نقاشی‌های قدیم ایران است که ملاحظه آن حالی خاص می‌بخشد .  
علی اکبر مشیر سلیمی خدمتگزار سلیم و نجیب و پرکاری است که عمر خود را در راه  
تعلیم و تألیف گذرانده و چون بسیاری به فراخور رنج گنج نیافته است .  
امید و انتظار است اولیای جشن دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی مجلداتی از این تألیف  
نفیس را برای اهداء به دانشمندان خریداری فرمایند که پاداشی برای مؤلف دانشمندش نیز باشد .

## ارگان سخن

### تألیف رکن زاده آدمیت - مؤسسه مطبوعاتی شرق

این کتاب در ادبیات است ، مشتمل بر مباحثی چون غلط‌های مشهور - فرهنگ‌های  
فارسی و عربی کلمات معرب فارسی - نقد سخن و جز این‌ها . برای اهل ادب و دانش‌جویان  
کتابی است خواندنی و نگاه داشتنی . باید گفت که محمد حسین رکن زاده آدمیت شیرازی جز این  
کتاب تألیفاتی دیگر هم دارد که شاید مهم‌تر از همه دانشمندان و سخن‌سرایان فارس است در پنج  
جلد . بهای کتاب ۱۵۰ ریال تعیین شده است



# احتیاجات و سوالات توضیحات

\*\*\*

## داود دیو سالار - دانشجوی دانشکده ادبیات و علوم انسانی

به حکم تکلیفی که دانشکده ادبیات ( دانشگاه تهران ) درمورد تحقیق چند صفحه از مرزبان نامه بعهده ام گذاشت به مجله گرامی یغما مراجعه و چند قسمت از مقاله محققانه استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی را یاد داشت برداشتم .  
از دادار توانا خواستارم که به آن جناب توفیق پایان این مقالات ارزشمند را عطا فرماید ، تا دانش پژوهان و دانشجویان رشته ادب فارسی و عرب از خرمن دانش و بینش استاد بزرگوار بهره بیشتر بگیرند .

\*\*\*

## غلامرضا ظاهر استاد ادبیات (شهرضا)

« . . . عرض دیگرم این بود که سابقاً در توضیح اشعار مرزبان نامه مقالاتی تحقیقی از استاد دکتر مهدوی دامغانی در مجله گرامی یغما درج می شد که برای اهل ادب و فضل ممتع بود . چندی است چاپ این سلسله مقالات به تأخیر افتاده است . توقع دارد به هر وسیله که مقتضی است از استاد مهدوی خواهش بفرمایید که نوشتن این مقالات را ادامه دهند . »

\*\*\*

## مجید قائمی دانش جوی ادبیات فارسی - دانشگاه طهران :

« . . . تحقیقات عمیق جناب آقای دکتر مهدوی دامغانی در اشعار مرزبان نامه موضوعی است که مورد مطالعه و توجه طلاب و محصلین درجات عالییه است ، چرا مدتی است این مبحث متروک مانده . از استاد دکتر مهدوی استدعا دارد هر چند گرفتاریهایی دارند این خدمت با ارزش معنوی را بیایان رسانند و محصلین را ممنون فرمایند . . . »  
مجله یغما - بارها استاد فرزنان و این بنده از استاد جلیل احمد مهدوی استدعا کرده ایم که مبحث «مآخذ مرزبان نامه» را تکمیل فرمایند اکنون این درخواست را دیگران هم دارند. وشکفت این که عده بتصور این که مقالات مزبور بصورت کتاب چاپ شده است از دفتر یغما مطالبه آن کتاب را می فرمایند .

انتشارات جدید مؤسسه

## مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۶۲

فهرست مقالات مربوط به علوم اجتماعی .

از : گروه تنظیم مدارك و اسناد مؤسسه

۶۳

ارتباط جمعی و رشد ملی      از : دکتر ابراهیم رشیدپور

۶۴

جامعه شناسی کشورهای صنعتی      از : رمون آرن  
ترجمه : دکتر رضا علومی

۶۵

اکولوژی انسانی و بهداشت      از : ادوارد راجرز  
ترجمه : دکتر سیاوش آگاه

\* \* \* \* \*

اطلس شهر تهران      بزبان فارسی      از گروه جامعه شناسی  
اطلس شهر تهران      بزبان فرانسوی      مؤسسه

\* \* \*

مرکز فروش : کتابخانه مؤسسه و سایر کتابفروشی های معتبر



شرکت سهامی بیمه ملی

خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیرعامل ۶۱۲۶۳۲

مدیرفنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

حریق - آتش سوزی - باوربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۲۴۸۷۰

دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۴۹۳۱۴

شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی

۳۰۴۲۶۹ ۳۳۹۴۶

آقای مهران شاهگلدیان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۴

مقابل شعبه پست تلفن ۴۹۰۰۴

دفتر بیمه پرویزی خرمشهر خیابان فردوسی

، ، ، شیراز سرای زند

، ، ، اهواز فلکه ۲۴ متری

، ، ، رشت خیابان شاه

آقای هانری شمعون تهران تلفن ۶۲۳۲۷۷

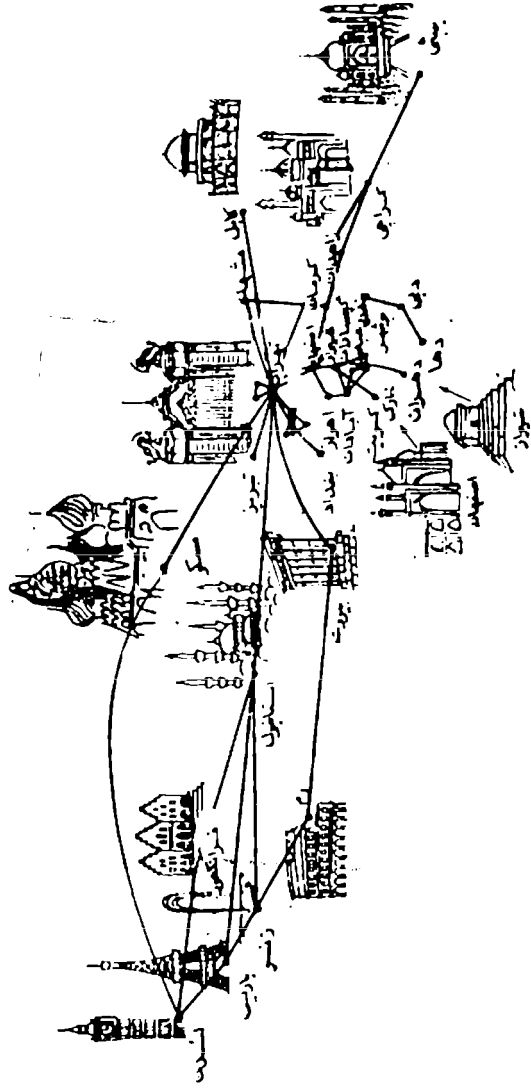
، ، ، لطف الله کمالی ، ۶۱۳۲۳۲

، ، ، رستم خردی ، ۶۰۲۹۹

باز هم بر پروازهای بین‌المللی هواپیمائی  
ملی ایران افزوده شد و پرواز در هفته از  
تهران به اروپا با جت بوئینگ ۷۲۷  
از تهران، اسفهان و شیراز مستقیماً به اروپا پرواز کنید



هواپیمائی ملی ایران - ماه



۱۲/۳۴

ساعت پرواز دوازده

هواپیمائی ملی ایران

به اروپا

ایرانول البرز  
H·D

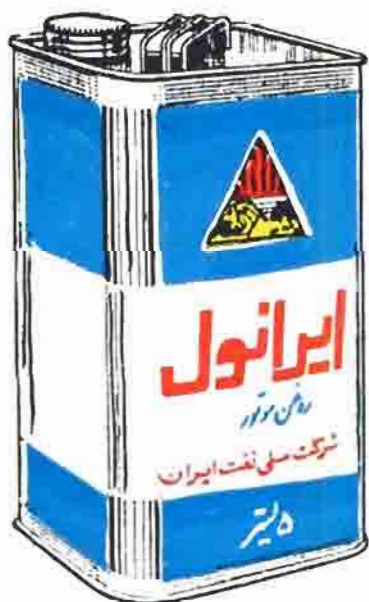
برای موتورهای  
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای  
سوپرشارژ و ممتاز برای  
دیزلهای غیر سوپرشارژ



ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای  
غیر سوپرشارژ و ممتاز  
برای موتورهای بنزینی